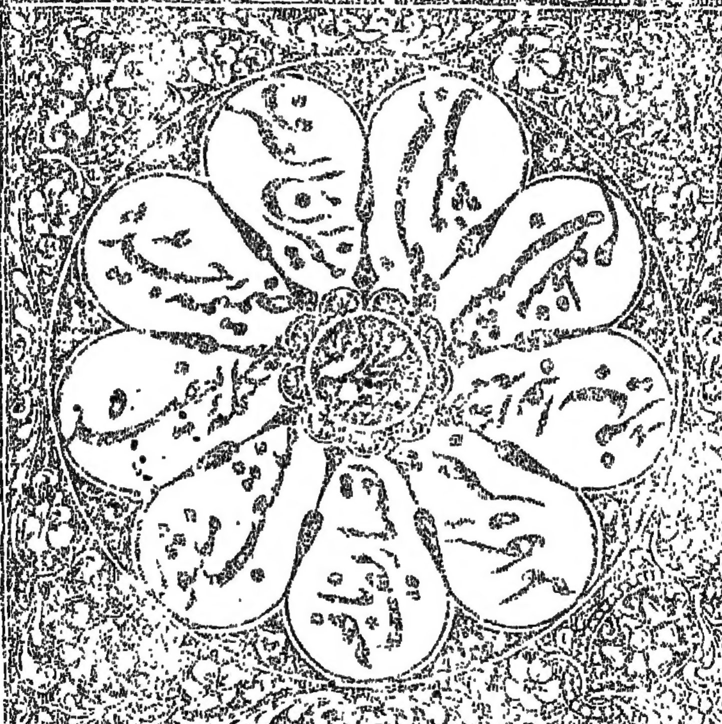
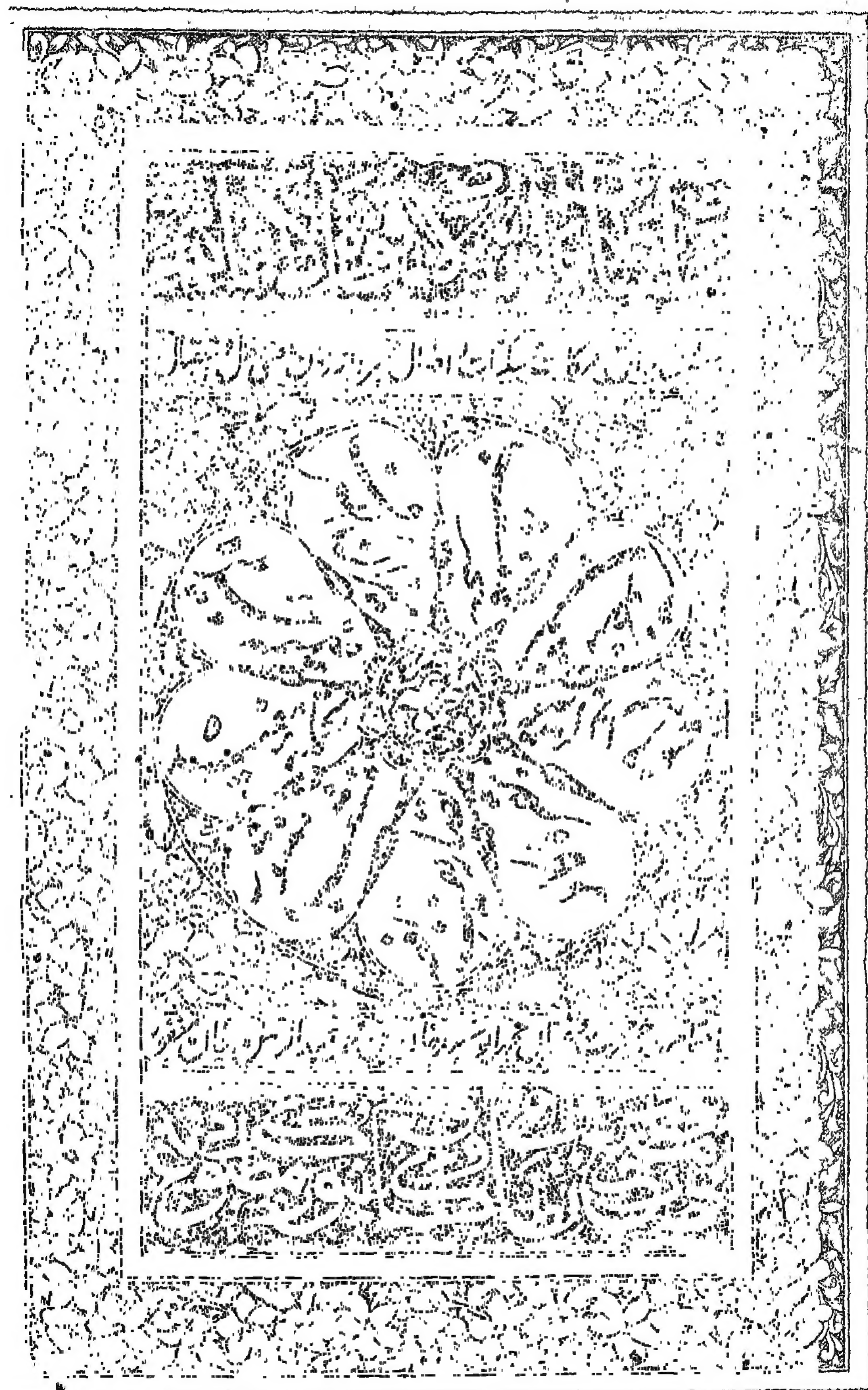
ماشاء الله لا قوة الا بالله

تقویم خلائق حرکات و سکنات و افعال مجرد از زمان ماضی و حال و استقبال



باهتمام حاجی محمد عمر ابن محمد عبدالرحمن ابن حاجی محمد حسن خان



بسم الله الرحمن الرحیم

نقود حمد خالق افعال بمیزان بیان سنجیده و جواهر شکر مبدع حرکات و سکنات در گنجینهٔ تبیان گنجید و صلوات
زاکیات برای عالم علوم کائنات که پیش فصاحتش فصحای حال ماضی شدند و معتقدان تثنیه و تثلیث
بامر نواهی آل و اصحابش که بر عقیدهٔ توحید و حقیت رسالت راضی ، رضوان الله علیهم اجمعین
اما بعد بهمو زرا لسجیه معتل الخاطر محمد عبد الرحمن شاکر عرضه میدهد که از مدت دراز و زمانی دیار حسب درخواست
طلبهٔ علوم بخاطرم بود که نسخهٔ میزان و منشعب با مثال مجموعهٔ پنج گنج و زبده و صرف میر و دستور المبتدی
و فصول اکبری و شافیه مطبوعه مطبع نظامی بحلیهٔ التصحیح پیسته و حواشی مفیده آرایش دهم که از مساهله
ارباب تصحیح که محض نظر بر اعتماد کاتب تصحیح نویس داشته اند اغلاط کثیره درین نسخها راه یافته چنانچه ذکر نون
اعرابی در بحث مضارع از میزان ساقط گردیده و حواشی متعلقه نون اعرابی بر حاشیه همچنان برقرار مانده وجها
غیر مناسب بمقام موجود و مفیده مناسب از میان مفقود این بود یکی از هزاران مشتی از خروار بنابر آن علیه حضرت
صدیقی بی بدیل ، نحوی عدیم المثیل ماهر معقول و منقول ، حاوی فروع و اصول جناب مولانا
الهی بخش صاحب دام بالفیوض والمواهب تکلیف دادم الشان بعزیمت درستی مجموعه
مذکور اولا برای ترتیب تهذیب میزان دو نسخه متن قلمی صحیح قدیم و چار نسخه شرح فراهم ساختند و بعد درستی و
تهذیب یک نسخه از آن پیرداختند حواشی مفیده افزودند و نامفیده محو فرمودند و چون در میزان بعضی
از ضروریات مثل بحث اسم ظرف و اسم آله و اسم تفضیل مصنف مغفور ترک فرموده لهذا برای آسانی
تسهیل و حصول مناسبت بمنشعب در بیان اینها تکمله در آخر افزوده و فوائد که در حاشیه مرقوم است طالب
بمطالعهٔ آن مسرور میشود ، و فوائد که در ضمن حواشی مسطور است شایق بمطالعهٔ آن منشرح میگردد و بر همین
نهج نسخهٔ منشعب هم بحلیهٔ حواشی مزیل غواشی مع ازدیاد چند تصاریف حسب الحفظ و تبصره و تتمه ابواب

مزید للالفی غیر الملحق باحمزة وصل ملحق بدحرج و تدحرج و اقشعر که همه را مصنف رحمه ترک فرموده بودند عملی و
ضرب نموده اند و معهذا چونکه در نسخهٔ میزان بجز بحث یک قسم ماضی مطلق بحثی از اقسام دیگر که ماضی قریب و
ماضی بعید و ماضی استمراری و ماضی احتمالی و ماضی تمنائی ست نبود بلکه تا هذا الآن در هیچ یک کتاب از
کتب صرفیه این بحث اقسام ماضی دیده نشده حال آنکه مشق گردانهای آنها به فارسی طلبا را بیشتر حاجت
بدان افتد لهذا خواستم که اگر درین کتاب این بحث نیز افزوده شود هر آئینه برای ترقی استعداد طلبه نهایت
مفید بود بنابرین حسب اصرار و استدعای این راقم صدر ایوان سخن شناسی جناب مولوی محمد عبد العلی
صاحب آسی مدراسی سلمه ربه الآسی بعد بحث ماضی مطلق ضمیمه بنای این اقسام افزودند یعنی
از صفحه ۹ تا ۱۲ در چهار ورق سیاقاً لما سبق دو صد و هشتاد صیغه دیگر ماضیهای متروکه محتاج الیها
ضبط نمودند الحق حسب منطوق مثل سائرکم ترک الاول للآخر این اختراع ضمیمه جدید عدیم النظیر
از قسم ازلی قسمت ایشانست که کسی از متقدمین و متاخرین چنین نقش نغز نبست هر که از علما و طلبه
او را بدیده دل بیند بداند اسم سامی مصنف میزان مختلف است صاحب تعداد العلوم علی حسب الفهوم سراج الدین بن
عثمان اوشی نوشته و گفته که بدایة النحو و پنج گنج نیز از تصنیف همین مصنف علام است و شارح میزان وجیه الدین بن عثمان
بن حسین گویند و آنچه انتساب میزان بحضرت شیخ سعدی مشهور است اصلی ندارد بالجمله مصنف مغفور درجات عالی و
برکات متعالی داشت که فیضان و افاده مستفادانش هنوز جاریست کدامی عالم در هندوستان نبوده که ازین
کتب بهره اندوز نگشته باشد و رته و زید احمد اکنون امیدواری از فضل باری آنست چنانکه مرحوم بعد
خواندن این کتب عالم نامی و فاضل گرامی شدند به تحرد دار نور الابصار راحت روان روح جسم ناتوان
سعادت تواءمان حافظ محمد ابو سعید خان سلمه الرحمن نیز ازین کتب بهره اندوز ده عالم ربانی
و فاضل حقانی شود آمین ثم آمین چشم از کسانیکه ازین کتب منفعتها بر دارند برخوردار سطور را بازو یا دو عمر
و علم و اقبال فقیر حقیر و مصححین موصوفین را بدعای فلاح دارین یاد آرند والله مجیب الدعوات و بیده ازمة النجاة

اشتهار

چونکه حق تصنیف کتاب هذا این جانب خاص صرف زر کثیر شد لهذا التماس آنکه کسی از ارباب مطابع و تجار این مجموعه را و اخلاق تعطیری
گورنمنت انگلشیه حسب مراد قانون بستم ۱۸۴۷ع بدون اجازت مهتمم مطبع نظامی قصد طبعش کنند

رحمت کننده بر مسلمانان در آخرت بخشش
کنان بر گنهگاران ابتدای درجات عالیات نیکوکاران ۱۲
[illegible]
روایت حدیث نبوی کل امر ذی بال لا یبدا فیه باسم الله
او بالحمد لله فهو ابتر یعنی هر امر صاحب شان که ابتدا

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والعاقبة للمتقین

جمیع ستایش ثابت است خدای را که پروردگار عالمهاست و نیکوئی عاقبت ثابت است برای متقیان

والصلوة علی رسوله محمد وآله واصحابه اجمعین

و رحمت کامله نازل باد بر رسول خدا که محمد صلی الله علیه وآله وسلم است بر آل و اصحاب آن همگنان ۱۲

بدان اسعدک الله تعالی فی الدارین

نیک بخت کند ترا خدای برتر در هر دو جهان ۱۲

که جمله افعال متصرفه بر سه گونه است ماضی و مستقبل

وحال و هرچه جز این سه چیز است متفرعست هم از این

آمّا ماضی فعلی را گویند که بزمانهٔ گذشته تعلق دارد و آخر او

مبنی باشد بر فتحه قلّت حروفهٔ او کثرت مگر بعارض

چون فَعَلَ فَعِلَ فَعُلَ فَعْلَلَ چون ضَرَبَ سَمِعَ

کَرُمَ بَعْثَرَ اما مستقبل فعلی را گویند که بزمانهٔ آینده

تعلق دارد و آخر او مرفوع باشد مگر بعارض چون

یَفْعَلُ یَفْعِلُ یَفْعُلُ یُفَعْلِلُ چون یَضْرِبُ یَسْمَعُ

یَکْرُمُ یُبَعْثِرُ اما حال فعلی را گویند که بزمانهٔ موجود

تعلق دارد و صیغهٔ حال همچو صیغهٔ استقبال است و از هر یکی

ازین ماضی و مضارع چارده کلمه بیرون می آیند سه ازان

مر مذکر غائب را است و سه ازان مر مؤنث غائب را است

از واحد و تثنیه و جمع و همچنین برای مؤنث متکلم لیکن چون متکلم اگر ظاهر باشد در پس پرده بآواز ممتاز شود

وسه ازان مر مذکر حاضر راست وسه ازان مر مؤنث حاضر
راست و دو ازان مر حکایت نفس متکلم راست در اول
صیغهٔ وحدان حکایت نفس متکلم مذکر و مؤنث یکسان ست
و در دوم صیغهٔ حکایت نفس متکلم تثنیه و جمع مذکر و مؤنث
نیز یکسان ست و هر یکی ازین ماضی و مضارع بر دو گونه است
معروف و مجهول و هر یکی ازین نیز بر دو گونه است اثبات و نفی

بحث اثبات فعل ماضی معروف

فَعَلَ فَعَلَا فَعَلُوا فَعَلَتْ فَعَلَتَا فَعَلْنَ فَعَلْتَ
فَعَلْتُمَا فَعَلْتُمْ فَعَلْتِ فَعَلْتُمَا فَعَلْتُنَّ فَعَلْتُ فَعَلْنَا

فصل این همه که گفته شد بحث اثبات فعل ماضی معروف

بو وچون خواهی که مجهول بنا کنی فاء فعل را ضمه کن و عین

یعنی فای این صیغه را ۱۲

فعل را کسره ده ودر دو حال ولام کلمه را برحالت خود

بگذار تا ماضی مجهول گردد

زیرا که معنی ست ۱۲

بحث اثبات فعل ماضی مجهول

فُعِلَ فُعِلا فُعِلُوا فُعِلَتْ فُعِلَتا فُعِلْنَ فُعِلْتَ فُعِلْتُما

فُعِلْتُم فُعِلْتِ فُعِلْتُما فُعِلْتُنَّ فُعِلْتُ فُعِلْنا

فصل این همه که گفته شد بحث اثبات فعل

ماضی مجهول بود وچون خواهی که نفی بنا کنی ما ی نفی در

اوّل او درآر تا ماضی منفی گردد وما ی نفی در لفظ

ماضی هیچ عمل نکند چنانچه بود همان طریق باشد لیکن

عمل در معنے نفی کند یعنی مثبت را بمعنی منفی گرداند

بحث نفی فعل ماضی معروف

ما فعل ما فعلا ما فعلوا ما فعلت ما فعلتا

ما فعلن ما فعلت ما فعلتما ما فعلتم

ما فعلت ما فعلتما ما فعلتن ما فعلت ما فعلنا

بحث نفی فعل ماضی مجهول

ما فُعِل ما فُعِلا ما فُعِلوا ما فُعِلت ما فُعِلتا

ما فُعِلن ما فُعِلت ما فُعِلتما

ما فُعِلتم ما فُعِلتِ ما فُعِلتما

ما فُعِلتن ما فُعِلتُ ما فُعِلنا

ضميمهٔ جديده

فصل اينهمه كه گفته شد بحث ماضي مطلق بود چون خواهي كه اقسام ديگر از ماضي قريب وبعيد واستمراري واحتمالي وتمنائي بنا كني پس اگر لفظ قد كه براي تقريب است بر ماضي مطلق داخل كني ماضي قريب شود پس هر يك ازين ماضيهاي ششگانه بر چهار گونه است مثبت منفي معروف ومجهول ونيز از هر يك ازينها چهارده صيغه بر مي آيد چنانكه در ماضي مطلق گذشت

بحث ماضي قريب مثبت معروف

قَدْ فَعَلَ قَدْ فَعَلَا قَدْ فَعَلُوْا قَدْ فَعَلَتْ قَدْ فَعَلَتَا
قَدْ فَعَلْنَ قَدْ فَعَلْتَ قَدْ فَعَلْتُمَا قَدْ فَعَلْتُمْ قَدْ فَعَلْتِ
قَدْ فَعَلْتُمَا قَدْ فَعَلْتُنَّ قَدْ فَعَلْتُ قَدْ فَعَلْنَا

بحث ماضي قريب مثبت مجهول

قَدْ فُعِلَ قَدْ فُعِلَا قَدْ فُعِلُوْا قَدْ فُعِلَتْ قَدْ فُعِلَتَا
قَدْ فُعِلْنَ قَدْ فُعِلْتَ قَدْ فُعِلْتُمَا قَدْ فُعِلْتُمْ قَدْ فُعِلْتِ

قَدْ فُعِلْتُمَا قَدْ فُعِلْتُنَّ قَدْ فُعِلْتُ قَدْ فُعِلْنَا

بحث ماضی قریب منفی معروف

قَدْ مَا فَعَلَ قَدْ مَا فَعَلَا قَدْ مَا فَعَلُوْا قَدْ مَا فَعَلَتْ
قَدْ مَا فَعَلَتَا قَدْ مَا فَعَلْنَ قَدْ مَا فَعَلْتَ قَدْ مَا فَعَلْتُمَا
قَدْ مَا فَعَلْتُمْ قَدْ مَا فَعَلْتِ قَدْ مَا فَعَلْتُمَا قَدْ مَا فَعَلْتُنَّ
قَدْ مَا فَعَلْتُ قَدْ مَا فَعَلْنَا

بحث ماضی قریب منفی مجهول

قَدْ مَا فُعِلَ قَدْ مَا فُعِلَا قَدْ مَا فُعِلُوْا قَدْ مَا فُعِلَتْ
قَدْ مَا فُعِلَتَا قَدْ مَا فُعِلْنَ قَدْ مَا فُعِلْتَ قَدْ مَا فُعِلْتُمَا
قَدْ مَا فُعِلْتُمْ قَدْ مَا فُعِلْتِ قَدْ مَا فُعِلْتُمَا
قَدْ مَا فُعِلْتُنَّ قَدْ مَا فُعِلْتُ قَدْ مَا فُعِلْنَا

فصل اینهمه که گفته شد بحث ماضی قریب بود چون خواهی که ماضی بعید بنا کنی لفظ کان در اول ماضی مطلق درآر تا ماضی بعید گردد

١١

بحث ماضی بعید مثبت معروف

کانَ فَعَلَ کانا فَعَلا کانوا فَعَلوا کانَتْ فَعَلَتْ کانَتا فَعَلَتا
کُنَّ فَعَلْنَ کُنْتَ فَعَلْتَ کُنْتُما فَعَلْتُما کُنْتُم فَعَلْتُم کُنْتِ فَعَلْتِ
کُنْتُما فَعَلْتُما کُنْتُنَّ فَعَلْتُنَّ کُنْتُ فَعَلْتُ کُنّا فَعَلْنا

بحث ماضی بعید مثبت مجهول

کانَ فُعِلَ کانا فُعِلا کانوا فُعِلوا کانَتْ فُعِلَتْ کانَتا فُعِلَتا
کُنَّ فُعِلْنَ کُنْتَ فُعِلْتَ کُنْتُما فُعِلْتُما کُنْتُم فُعِلْتُم کُنْتِ
فُعِلْتِ کُنْتُما فُعِلْتُما کُنْتُنَّ فُعِلْتُنَّ کُنْتُ فُعِلْتُ کُنّا فُعِلْنا

بحث ماضی بعید منفی معروف

ما کانَ فَعَلَ ما کانا فَعَلا ما کانوا فَعَلوا ما کانَتْ فَعَلَتْ
ما کانَتا فَعَلَتا ما کُنَّ فَعَلْنَ ما کُنْتَ فَعَلْتَ ما کُنْتُما فَعَلْتُما
ما کُنْتُم فَعَلْتُم ما کُنْتِ فَعَلْتِ ما کُنْتُما فَعَلْتُما
ما کُنْتُنَّ فَعَلْتُنَّ ما کُنْتُ فَعَلْتُ ما کُنّا فَعَلْنا

بحث ماضی بعید منفی مجهول

مَا كَانَ فُعِلَ مَا كَانَا فُعِلَا مَا كَانُوا فُعِلُوا مَا كَانَتْ فُعِلَتْ
مَا كَانَتَا فُعِلَتَا مَا كُنَّ فُعِلْنَ مَا كُنْتَ فُعِلْتَ مَا كُنْتُمَا
فُعِلْتُمَا مَا كُنْتُمْ فُعِلْتُمْ مَا كُنْتِ فُعِلْتِ مَا كُنْتُمَا فُعِلْتُمَا
مَا كُنْتُنَّ فُعِلْتُنَّ مَا كُنْتُ فُعِلْتُ مَا كُنَّا فُعِلْنَا

فصل اینهمه که گفته شد بحث ماضی بعید بود چون خواهی که ماضی استمراری بنا کنی لفظ کان را بر فعل مضارع داخل کن تا ماضی استمراری شود واین بیشتر است وگاهی دخول لفظ کان بر ماضی باقی نیز فائده استمرار دهد لیکن لفظ کان درین هردو ماضی در تثنیه وجمع وتذکیر وتانیث وخطاب وتکلم مطابق ضمائر مدخول خود باشد

بحث ماضی استمراری مثبت معروف

كَانَ يَفْعَلُ كَانَا يَفْعَلَانِ كَانُوا يَفْعَلُونَ كَانَتْ تَفْعَلُ كَانَتَا
تَفْعَلَانِ كُنَّ يَفْعَلْنَ كُنْتَ تَفْعَلُ كُنْتُمَا تَفْعَلَانِ كُنْتُمْ تَفْعَلُونَ
كُنْتِ تَفْعَلِينَ كُنْتُمَا تَفْعَلَانِ كُنْتُنَّ تَفْعَلْنَ كُنْتُ أَفْعَلُ كُنَّا نَفْعَلُ

بحث ماضی استمراری مثبت مجهول

كَانَ يُفْعَلُ كَانَا يُفْعَلَانِ كَانُوا يُفْعَلُونَ كَانَتْ تُفْعَلُ كَانَتَا
تُفْعَلَانِ كُنَّ يُفْعَلْنَ كُنْتَ تُفْعَلُ كُنْتُمَا تُفْعَلَانِ كُنْتُمْ تُفْعَلُونَ
كُنْتِ تُفْعَلِينَ كُنْتُمَا تُفْعَلَانِ كُنْتُنَّ تُفْعَلْنَ كُنْتُ أُفْعَلُ كُنَّا نُفْعَلُ

بحث ماضی استمراری منفی معروف

مَا كَانَ يَفْعَلُ مَا كَانَا يَفْعَلَانِ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ مَا كَانَتْ تَفْعَلُ
مَا كَانَتَا تَفْعَلَانِ مَا كُنَّ يَفْعَلْنَ مَا كُنْتَ تَفْعَلُ مَا كُنْتُمَا
تَفْعَلَانِ مَا كُنْتُمْ تَفْعَلُونَ مَا كُنْتِ تَفْعَلِينَ مَا كُنْتُمَا
تَفْعَلَانِ مَا كُنْتُنَّ تَفْعَلْنَ مَا كُنْتُ أَفْعَلُ مَا كُنَّا نَفْعَلُ

بحث ماضی استمراری منفی مجهول

مَا كَانَ يُفْعَلُ مَا كَانَا يُفْعَلَانِ مَا كَانُوا يُفْعَلُونَ مَا كَانَتْ
تُفْعَلُ مَا كَانَتَا تُفْعَلَانِ مَا كُنَّ يُفْعَلْنَ مَا كُنْتَ تُفْعَلُ مَا
كُنْتُمَا تُفْعَلَانِ مَا كُنْتُمْ تُفْعَلُونَ مَا كُنْتِ تُفْعَلِينَ

ما كُنتُما تَفعَلانِ ما كُنتُنَّ تَفعَلنَ ما كُنتُ أَفعَلُ ما كُنّا نَفعَلُ

فصل اینهمه که گفته شد بحث ماضی استمراری بود چون خواهی که ماضی احتمالی بنا کنی پس لفظ لعلّما بر ماضی مطلق درآر تا ماضی احتمالی گردد

بحث ماضی احتمالی مثبت معروف

لعلّما فَعَلَ لعلّما فَعَلا لعلّما فَعَلُوا لعلّما فَعَلَتْ لعلّما فَعَلَتا لعلّما فَعَلْنَ لعلّما فَعَلْتَ لعلّما فَعَلْتُما لعلّما فَعَلْتُم لعلّما فَعَلْتِ لعلّما فَعَلْتُما لعلّما فَعَلْتُنَّ لعلّما فَعَلْتُ لعلّما فَعَلْنا

بحث ماضی احتمالی مثبت مجهول

لعلّما فُعِلَ لعلّما فُعِلا لعلّما فُعِلُوا لعلّما فُعِلَتْ لعلّما فُعِلَتا لعلّما فُعِلْنَ لعلّما فُعِلْتَ لعلّما فُعِلْتُما لعلّما فُعِلْتُم لعلّما فُعِلْتِ لعلّما فُعِلْتُما لعلّما فُعِلْتُنَّ لعلّما فُعِلْتُ لعلّما فُعِلْنا

بحث ماضی احتمالی منفی معروف

لعلّما ما فَعَلَ لعلّما ما فَعَلا لعلّما ما فَعَلُوا لعلّما ما فَعَلَتْ

لعلّما ما فعلتا لعلّما ما فعلن لعلّما ما فعلتَ لعلّما ما فعلتما

لعلّما ما فعلتم لعلّما ما فعلتِ لعلّما ما فعلتما

لعلّما ما فعلتنّ لعلّما ما فعلتُ لعلّما ما فعلنا

بحث ماضی احتمالی منفی مجهول

لعلّما ما فُعِل لعلّما ما فُعِلا لعلّما ما فُعِلوا لعلّما ما
فُعِلت لعلّما ما فُعِلتا لعلّما ما فُعِلن لعلّما ما فُعِلتَ
لعلّما ما فُعِلتما لعلّما ما فُعِلتم لعلّما ما فُعِلتِ لعلّما ما
فُعِلتما لعلّما ما فُعِلتنّ لعلّما ما فُعِلتُ لعلّما ما فُعِلنا

فصل اینهمه که گفته شد بحث ماضی احتمالی بود چون خواهی که ماضی تمنائی بنا کنی پس لفظ لیتما در اول ماضی مطلق داخل کن تا ماضی تمنائی شود

بحث ماضی تمنائی مثبت معروف

لیتما فعل لیتما فعلا لیتما فعلوا لیتما فعلت لیتما فعلتا
لیتما فعلن لیتما فعلتَ لیتما فعلتما لیتما فعلتم لیتما فعلتِ

لَیتَمَا فَعَلتُمَا لَیتَمَا فَعَلتُنَّ لَیتَمَا فَعَلتُ لَیتَمَا فَعَلنَا

بحث ماضی تمنائی مثبت مجهول

لَیتَمَا فُعِلَ لَیتَمَا فُعِلَا لَیتَمَا فُعِلُوا لَیتَمَا فُعِلَت لَیتَمَا فُعِلَتَا

لَیتَمَا فُعِلنَ لَیتَمَا فُعِلتَ لَیتَمَا فُعِلتُمَا لَیتَمَا فُعِلتُم لَیتَمَا

فُعِلتِ لَیتَمَا فُعِلتُمَا لَیتَمَا فُعِلتُنَّ لَیتَمَا فُعِلتُ لَیتَمَا فُعِلنَا

بحث ماضی تمنائی منفی معروف

لَیتَمَا مَا فَعَلَ لَیتَمَا مَا فَعَلَا لَیتَمَا مَا فَعَلُوا لَیتَمَا مَا فَعَلَت لَیتَمَا مَا فَعَلَتَا

لَیتَمَا مَا فَعَلنَ لَیتَمَا مَا فَعَلتَ لَیتَمَا مَا فَعَلتُمَا لَیتَمَا مَا فَعَلتُم لَیتَمَا

مَا فَعَلتِ لَیتَمَا مَا فَعَلتُمَا لَیتَمَا مَا فَعَلتُنَّ لَیتَمَا مَا فَعَلتُ لَیتَمَا مَا فَعَلنَا

بحث ماضی تمنائی منفی مجهول

لَیتَمَا مَا فُعِلَ لَیتَمَا مَا فُعِلَا لَیتَمَا مَا فُعِلُوا لَیتَمَا مَا فُعِلَت لَیتَمَا مَا فُعِلَتَا

لَیتَمَا مَا فُعِلنَ لَیتَمَا مَا فُعِلتَ لَیتَمَا مَا فُعِلتُمَا لَیتَمَا مَا فُعِلتُم لَیتَمَا

مَا فُعِلتِ لَیتَمَا مَا فُعِلتُمَا لَیتَمَا مَا فُعِلتُنَّ لَیتَمَا مَا فُعِلتُ لَیتَمَا مَا فُعِلنَا

17

فصل این همه که گفته شد بحث فعل ماضی بود چون خواهی
که مضارع بنا کنی یکی را از علامتهای مضارع در اول آور و در
آخر او ضمه کن و علامت مضارع چهار حرفند الف و تا و یا و نون
که مجموع وی اتین باشد الف وحدان حکایت نفس متکلم
راست و تا برای هشت کلمه است سه ازان مر مذکر حاضر را
و سه ازان مر مؤنث حاضر راست و دو ازان مر واحد و تثنیه
مؤنث غائب راست و یا برای چهار کلمه است سه ازان مر مذکر
غائب راست و یکی مر جمع مؤنث غائب راست و نون
برای تثنیه و جمع حکایت نفس متکلم مذکر و مؤنث است و در
محل نون اعرابی را در آر چهار تثنیه که نون اعرابی درینها مکسور باشد

و دو جمع مذکر غائب و حاضر و یکی واحد مؤنث حاضر که نون اعرابی در اینها

مفتوح باشد و نون جمع مؤنث چنانکه در ماضی آید همچنان در مضارع

بحث اثبات فعل مضارع معروف

یَفْعَلُ یَفْعَلَانِ یَفْعَلُوْنَ تَفْعَلُ تَفْعَلَانِ یَفْعَلْنَ تَفْعَلُ

تَفْعَلَانِ تَفْعَلُوْنَ تَفْعَلِیْنَ تَفْعَلَانِ تَفْعَلْنَ اَفْعَلُ نَفْعَلُ

فصل این همه که گفته شد بحث اثبات فعل مضارع معروف

بود و چون خواهی که مضارع مجهول بنا کنی علامت مضارع را ضمه دهی و

عین کلمه را فتحه در هر دو حال و لام کلمه را بر حالت خود بگذار تا مضارع مجهول گردد

بحث اثبات فعل مضارع مجهول

یُفْعَلُ یُفْعَلَانِ یُفْعَلُوْنَ تُفْعَلُ تُفْعَلَانِ یُفْعَلْنَ تُفْعَلُ

تُفْعَلَانِ تُفْعَلُونَ تُفْعَلِينَ تُفْعَلَانِ تُفْعَلْنَ اُفْعَلُ نُفْعَلُ

فصل این همه که گفته شد بحث اثبات مضارع مجهول بود چون خواهی که نفی بلا بنا کنی لای نفی در اول او در آر و لای نفی در لفظ مضارع هیچ عمل نکند چنانکه بود همان طریق باشد لیکن عمل در معنی کند یعنی مثبت را بمعنی منفی گرداند

بحث نفی فعل مضارع معروف

لَا يَفْعَلُ لَا يَفْعَلَانِ لَا يَفْعَلُونَ لَا تَفْعَلُ لَا تَفْعَلَانِ لَا يَفْعَلْنَ لَا تَفْعَلُ لَا تَفْعَلَانِ لَا تَفْعَلُونَ لَا تَفْعَلِينَ لَا تَفْعَلَانِ لَا تَفْعَلْنَ لَا اَفْعَلُ لَا نَفْعَلُ

بحث نفی فعل مضارع مجهول

لَا يُفْعَلُ لَا يُفْعَلَانِ ... فْعَلُوْنَ لَا تُفْعَلُ لَا

تُفْعَلَانِ لَا يُفْعَلْنَ لَا تُفْعَلُ لَا تُفْعَلَانِ لَا تُفْعَلُوْنَ

لَا تُفْعَلِيْنَ لَا تُفْعَلَانِ لَا تُفْعَلْنَ لَا أُفْعَلُ لَا نُفْعَلُ

فصل این همه که گفته شد بحث نفی فعل مضارع بلا بود چون خواهی

که نفی تاکید بلن بنا کنی لَنْ در اول فعل مضارع در آر و این نفی را نفی

تاکید بلن گویند و لَنْ در فعل مستقبل در پنج محل نصب کند و آن

پنج محل اینست واحد مذکر غائب و واحد مؤنث غائب و واحد مذکر حاضر و دو

صیغه حکایت نفس متکلم و در هفت محل نون اعرابی اساقط گرداند چهار تثنیه

و دو جمع مذکر غائب و حاضر و یکی واحد مؤنث حاضر و در دو کلمه یعنی جمع

مؤنث غائب و حاضر در لفظ هیچ عمل نکند و لَنْ مضارع را بمعنی مستقبل منفی گرداند

بحث نفی تاکید بلن در فعل مستقبل معروف

لَنْ یَفْعَلَ لَنْ یَفْعَلَا لَنْ یَفْعَلُوْا لَنْ تَفْعَلَ لَنْ تَفْعَلَا
لَنْ یَفْعَلْنَ لَنْ تَفْعَلَ لَنْ تَفْعَلَا لَنْ تَفْعَلُوْا لَنْ تَفْعَلِیْ
لَنْ تَفْعَلَا لَنْ تَفْعَلْنَ لَنْ اَفْعَلَ لَنْ نَفْعَلَ

بحث نفی تاکید بلن در فعل مستقبل مجهول

لَنْ یُفْعَلَ لَنْ یُفْعَلَا لَنْ یُفْعَلُوْا لَنْ تُفْعَلَ لَنْ
تُفْعَلَا لَنْ یُفْعَلْنَ لَنْ تُفْعَلَ لَنْ تُفْعَلَا لَنْ تُفْعَلُوْا
لَنْ تُفْعَلِیْ لَنْ تُفْعَلَا لَنْ تُفْعَلْنَ لَنْ اُفْعَلَ لَنْ نُفْعَلَ

فصل این همه که گفته شد بحث نفی تاکید بلن در فعل مستقبل بود چون
خواهی که نفی جحد بلم بنا کنی لم در اول فعل مضارع در آر و این را نفی جحد بلم

سیگویند ولم در فعل مضارع در پنج محل جزم کند اگر بود آخر او

حرف علت نباشد واگر باشد ساقط گرداند چون لم یدع ولم

یرم ولم یخش وحرف علت سه است واو والف ویا که مجموعه وای

وای شد وآن پنج محل اینست واحد مذکر غائب وواحد مؤنث غائب

وواحد مذکر حاضر ودو کلمه حکایت نفس متکلم ودر هفت محل نون

اعرابی را ساقط گرداند چهار تثنیه ودو جمع مذکر غائب وحاضر و

یکی واحد مؤنث حاضر ودر دو محل در لفظ هیچ عمل نکند وآن دو

محل این است جمع مؤنث غائب وحاضر ودر همه کلمات عمل

در معنی کند یعنی صیغه فعل مضارع را بمعنی ماضی منفی گرداند

بحث نفی جحد بلم در فعل مستقبل معروف

لَمْ يَفْعَلْ لَمْ يَفْعَلَا لَمْ يَفْعَلُوْا لَمْ تَفْعَلْ لَمْ تَفْعَلَا

لَمْ يَفْعَلْنَ لَمْ تَفْعَلْ لَمْ تَفْعَلَا لَمْ تَفْعَلُوْا لَمْ تَفْعَلِيْ

لَمْ تَفْعَلَا لَمْ تَفْعَلْنَ لَمْ أَفْعَلْ لَمْ نَفْعَلْ

بحث نفی جحد بلم در فعل مستقبل مجهول

لَمْ يُفْعَلْ لَمْ يُفْعَلَا لَمْ يُفْعَلُوْا لَمْ تُفْعَلْ لَمْ تُفْعَلَا

لَمْ يُفْعَلْنَ لَمْ تُفْعَلْ لَمْ تُفْعَلَا لَمْ تُفْعَلُوْا لَمْ

تُفْعَلِيْ لَمْ تُفْعَلَا لَمْ تُفْعَلْنَ لَمْ أُفْعَلْ لَمْ نُفْعَلْ

فصل این همه که گفته شد بحث نفی جحد بلم در فعل مستقبل بود چون

خواهی که لام تاکید یا نون تاکید بنا کنی لام تاکید در اول فعل مستقبل آر

و نون تاکید در آخر او زیاده کن و لام تاکید همیشه مفتوح باشد و نون

تاکید دو نون ست یکی نون ثقیله دوم نون خفیفه و نون ثقیله نون

مشدد را گویند و نون خفیفه نون ساکن را گویند و نون ثقیله در چهارده

کلمه در آید و نون خفیفه در هشت کلمه در آید و ماقبل نون ثقیله در پنج

محل مفتوح باشد و آن پنج محل اینست واحد مذکر غائب و واحد

مؤنث غائب و واحد مذکر حاضر و دو صیغه حکایت نفس متکلم و در

شش محل ماقبل نون ثقیله الف باشد چهار تثنیه و دو جمع مؤنث

غائب و حاضر و درین دو محل الف فاصل در آید و در جمع مذکر غائب

و حاضر واو دور کرده شود و ماقبل او ضمه گذاشته شود تا دلالت کند

بر حذف او و از صیغه واحد مؤنث حاضر یا دور کرده شود و ماقبل او کسره

گذاشته آید تا دلالت کند بر حذف یا و نون ثقیله در شش محل مکسور باشد

وآن شش محل همان ست که دران الف در می آید و در

باقی هشت محل مفتوح و نون خفیفه در محلیکه الف باشد نیاید

و در باقی محل بیاید و نون اعرابی با نون تاکید جمع نشود

بحث لام تاکید با نون تاکید ثقیله در فعل مستقبل معروف

لَیَفْعَلَنَّ لَیَفْعَلَانِّ لَیَفْعَلُنَّ لَتَفْعَلَنَّ لَتَفْعَلَانِّ

لَیَفْعَلْنَانِّ لَتَفْعَلَنَّ لَتَفْعَلَانِّ لَتَفْعَلُنَّ لَتَفْعَلِنَّ

لَتَفْعَلَانِّ لَتَفْعَلْنَانِّ لَأَفْعَلَنَّ لَنَفْعَلَنَّ

بحث لام تاکید با نون تاکید ثقیله در فعل مستقبل مجهول

لَیُفْعَلَنَّ لَیُفْعَلَانِّ لَیُفْعَلُنَّ لَتُفْعَلَنَّ لَتُفْعَلَانِّ

لَیُفْعَلْنَانِّ لَتُفْعَلَنَّ لَتُفْعَلَانِّ لَتُفْعَلُنَّ

لَتُفْعَلِنَّ لَتُفْعَلانِّ لَتُفْعَلْنانِّ لَأُفْعَلَنَّ لَنُفْعَلَنَّ

بحث لام تاکید بانون تاکید خفیفه در فعل مستقبل معروف

لَيَفْعَلَنْ لَيَفْعَلُنْ لَتَفْعَلَنْ لَتَفْعَلَنْ

لَتَفْعَلُنْ لَتَفْعَلِنْ لَأَفْعَلَنْ لَنَفْعَلَنْ

بحث لام تاکید بانون تاکید خفیفه در فعل مستقبل مجهول

لَيُفْعَلَنْ لَيُفْعَلُنْ لَتُفْعَلَنْ لَتُفْعَلَنْ

لَتُفْعَلُنْ لَتُفْعَلِنْ لَأُفْعَلَنْ لَنُفْعَلَنْ

فصل این همه که گفته شد بحث فعل مستقبل بانون ثقیله وخفیفه بود

چون خواهی که امر بنا کنی امر گرفته میشود از فعل مضارع غائب از غائب

حاضر از حاضر متکلم از متکلم معروف از معروف مجهول از مجهول چون

خواهی که امر حاضر معروف بنا کنی علامت مضارع را حذف کن

یعنی مضارع حاضر ۱۲

بعده بنگر متحرک میماند یا ساکن اگر متحرک میماند آخر را ساکن کن اگر

حرف علت نباشد چون از تَعِدُ عِدْ واز تَضَعُ ضَعْ واگر

از الوعد وعده دادن ضرب ۱۲ از الوضع نهادن فتح ۱۲

باشد ساقط شود چون از تَقِی قِ واگر ساکن میماند نظر کن در

از الوقایة بالکسر بمعنے نگاه داشتن ضرب ۱۲

عین کلمه اگر عین کلمه مکسور باشد یا مفتوح همزهٔ وصل مکسور در

اول او در آر و آخر را ساکن کن اگر حرف علت نباشد چون از

تَسْمَعُ اِسْمَعْ واز تَضْرِبُ اِضْرِبْ واگر باشد ساقط شود چون از

از السمع والسماعة شنیدن ۱۲ از الضرب زدن ۱۲

تَرْمِی اِرْمِ واز تَخْشٰی اِخْشَ واگر عین کلمه مضموم باشد

از الرمی تیر انداختن ضرب ۱۲ از الخشیة ترسیدن سمع ۱۲

همزهٔ وصل مضموم در اول او در آر و آخر را ساکن کن اگر حرف

علت نباشد چون از تَنْصُرُ اُنْصُرْ واگر باشد ساقط شود

از النصرة بمعنے یاری کردن ۱۲

چون از تَدْعُوْا دَعْ چون خواہی کہ امر حاضر مجہول و امر غائب

معروف یا مجہول بنا کنی لام امر مکسور در اول او در آر و آخر

او جزم کن اگر حرف علت نباشد و اگر باشد ساقط شود

چون لِیَدَعْ و لِیَرْمِ و لِیَخْشَ و نون تاکید چنانچہ در

مضارع می آید در امر نیز می آید و در امر نون اعرابی ہم ساقط شود

بحث امر حاضر معروف

اِفْعَلْ اِفْعَلَا اِفْعَلُوْا اِفْعَلِیْ اِفْعَلَا اِفْعَلْنَ

بحث امر حاضر مجہول

لِتُفْعَلْ لِتُفْعَلَا لِتُفْعَلُوْا لِتُفْعَلِیْ لِتُفْعَلَا لِتُفْعَلْنَ

بحث امر غائب معروف

لِيَفْعَلْ لِيَفْعَلَا لِيَفْعَلُوْا لِتَفْعَلْ

لِتَفْعَلَا لِيَفْعَلْنَ لِأَفْعَلْ لِنَفْعَلْ

بحث امر غائب مجهول

لِيُفْعَلْ لِيُفْعَلَا لِيُفْعَلُوْا لِتُفْعَلْ

لِتُفْعَلَا لِيُفْعَلْنَ لِأُفْعَلْ لِنُفْعَلْ

بحث امر حاضر معروف با نون ثقیله

اِفْعَلَنَّ اِفْعَلَانِّ اِفْعَلُنَّ اِفْعَلِنَّ اِفْعَلَانِّ اِفْعَلْنَانِّ

بحث امر حاضر مجهول با نون ثقیله

لِتُفْعَلَنَّ لِتُفْعَلَانِّ لِتُفْعَلُنَّ

لِتُفْعَلِنَّ لِتُفْعَلَانِّ لِتُفْعَلْنَانِّ

بحث امر غائب معروف با نون ثقیله

لِيَفْعَلَنَّ لِيَفْعَلَانِّ لِيَفْعَلُنَّ لِتَفْعَلَنَّ

لِتَفْعَلَانِّ لِيَفْعَلْنَانِّ لِأَفْعَلَنَّ لِنَفْعَلَنَّ

بحث امر غائب مجهول با نون ثقیله

لِيُفْعَلَنَّ لِيُفْعَلَانِّ لِيُفْعَلُنَّ لِتُفْعَلَنَّ

لِتُفْعَلَانِّ لِيُفْعَلْنَانِّ لِأُفْعَلَنَّ لِنُفْعَلَنَّ

بحث امر حاضر معروف با نون خفیفه

اِفْعَلَنْ اِفْعَلُنْ اِفْعَلِنْ

بحث امر حاضر مجهول با نون خفیفه

لِتُفْعَلَنْ لِتُفْعَلُنْ لِتُفْعَلِنْ

بحث امر غائب معروف با نون خفیفه

لِیَفْعَلَنْ لِیَفْعَلُنْ لِتَفْعَلَنْ لِاَفْعَلَنْ لِنَفْعَلَنْ

بحث امر غائب مجهول با نون خفیفه

لِیُفْعَلَنْ لِیُفْعَلُنْ لِتُفْعَلَنْ لِاُفْعَلَنْ لِنُفْعَلَنْ

فصل این همه که گفته شد بحث امر بود چون خواهی که نهی کنی

پس لای نهی در اول فعل مستقبل در آر ولای نهی در آخر

او در پنج محل جزم کند مثل لم اگر در آخر او حرف علت نباشد

و اگر باشد ساقط گرداند چون لا تدع و لا ترم و لا تخش و از

هفت محل نون اعرابی را هم دور نماید و در دو محل در لفظ هیچ عمل نکند

و نون تاکید چنانچه در مضارع می آید همچنین طریق در نهی نیز می آید

بحث نہی حاضر معروف

لَا تَفْعَلْ لَا تَفْعَلَا لَا تَفْعَلُوْا لَا تَفْعَلِیْ لَا تَفْعَلَا لَا تَفْعَلْنَ

بحث نہی حاضر مجہول

لَا تُفْعَلْ لَا تُفْعَلَا لَا تُفْعَلُوْا لَا تُفْعَلِیْ لَا تُفْعَلَا لَا تُفْعَلْنَ

بحث نہی غائب معروف

لَا یَفْعَلْ لَا یَفْعَلَا لَا یَفْعَلُوْا لَا تَفْعَلْ

لَا تَفْعَلَا لَا یَفْعَلْنَ لَا اَفْعَلْ لَا نَفْعَلْ

بحث نہی غائب مجہول

لَا یُفْعَلْ لَا یُفْعَلَا لَا یُفْعَلُوْا لَا تُفْعَلْ

لَا تُفْعَلَا لَا یُفْعَلْنَ لَا اُفْعَلْ لَا نُفْعَلْ

بحث نهی حاضر معروف با نون ثقیله

لَا تَفْعَلَنَّ لَا تَفْعَلَانِّ لَا تَفْعَلُنَّ

لَا تَفْعَلِنَّ لَا تَفْعَلَانِّ لَا تَفْعَلْنَانِّ

بحث نهی حاضر مجهول با نون ثقیله

لَا تُفْعَلَنَّ لَا تُفْعَلَانِّ لَا تُفْعَلُنَّ

لَا تُفْعَلِنَّ لَا تُفْعَلَانِّ لَا تُفْعَلْنَانِّ

بحث نهی غائب معروف با نون ثقیله

لَا يَفْعَلَنَّ لَا يَفْعَلَانِّ لَا يَفْعَلُنَّ لَا تَفْعَلَنَّ

لَا تَفْعَلَانِّ لَا يَفْعَلْنَانِّ لَا أَفْعَلَنَّ لَا نَفْعَلَنَّ

بحث نهی غائب مجهول با نون ثقیله

لا تُفْعَلَنَّ لا يُفْعَلُنَّ لا يُفْعَلَانِّ لا يُفْعَلْنَ

لا نُفْعَلَنَّ لا أُفْعَلَنَّ لا يُفْعَلْنَانِّ لا تُفْعَلَانِّ

بحث نهی حاضر معروف با نون خفیفه

لا تَفْعَلِنْ لا تَفْعَلُنْ لا تَفْعَلَنْ

بحث نهی حاضر مجهول با نون خفیفه

لا تُفْعَلِنْ لا تُفْعَلُنْ لا تُفْعَلَنْ

بحث نهی غائب معروف با نون خفیفه

لا نَفْعَلَنْ لا أَفْعَلَنْ لا تَفْعَلَنْ لا يَفْعَلُنْ لا يَفْعَلَنْ

بحث نهی غائب مجهول با نون خفیفه

لا نُفْعَلَنْ لا أُفْعَلَنْ لا تُفْعَلَنْ لا يُفْعَلُنْ لا يُفْعَلَنْ

فصل این همه که گفته شد بحث نهی بود چون خواهی که اسم
فاعل بنا کنی اسم فاعل گرفته میشود از فعل مضارع معروف
پس علامت مضارع را حذف کن بعد آن فا کلمه را فتحه ده
و میان فا و عین الف فاعل در آر و عین کلمه را کسره ده
و لام کلمه را تنوین زیاده کن تا اسم فاعل گردد

بحث اسم فاعل

فاعِلٌ فاعِلانِ فاعِلونَ فاعِلَةٌ فاعِلَتانِ فاعِلاتٌ

فصل این همه که گفته شد بحث اسم فاعل بود چون خواهی که اسم
مفعول بنا کنی اسم مفعول ساخته می شود از فعل مضارع
مجهول پس علامت مضارع را حذف کن بعد از آن میم مفتوح

مفعول در اول او در آر و عین کلمه را ضمه ده و میان عین
ولام واو مفعول در آر و لام کلمه را تنوین ده تا اسم مفعول گردد

بحث اسم مفعول

مَفْعُولٌ مَفْعُولَانِ مَفْعُولُونَ

مَفْعُولَةٌ مَفْعُولَتَانِ مَفْعُولَاتٌ

تکمله در بیان اسم ظرف و اسم آله و اسم تفضیل

فصل چون خواهی که اسم ظرف زمان و مکان بنا کنی علامت
مضارع را حذف کن و میم مفتوح در اول او در آر و عین
کلمه را فتحه ده اگر مضموم باشد ورنه بحالش بگذار و لام کلمه را
تنوین ملحق کن تا اسم زمان و مکان گردد

بحث اسم ظرف

مَفْعَلٌ مَفْعَلَانِ مَفَاعِلُ

فصل این همه که گفته شد بحث اسم ظرف بود چون خواهی که اسم آله بنا کنی علامت مضارع را حذف کن و میم مکسور در اول او درآر و عین کلمه را فتحه ده اگر مفتوح نباشد و لام کلمه را تنوین ملحق ساز تا اسم آله گردد و اگر بعد عین کلمه الف آری و یا پس لام تا زیاده کنی دو صیغه دیگر اسم آله اکثر موافق قیاس ست پدید آید

بحث اسم آله

مِفْعَلٌ مِفْعَلَةٌ مِفْعَلَانِ مِفْعَلَتَانِ

مَفَاعِلُ و مِفْعَالٌ مِفْعَالَانِ مَفَاعِيلُ

فصل این همه که گفته شد بحث اسم آله بود چون خواهی

که اسم تفضیل بنا کنی علامت مضارع را حذف کن و همزه

اسم تفضیل در اول او در آر و عین کلمه را فتحه ده اگر مفتوح نباشد

ولام کلمه را تنوین ده این طریق بنای اسم تفضیل برای مذکر است

اما چون صیغه مؤنث بنا کنی بعد حذف علامت مضارع

فا را ضمه ده و عین را ساکن کن و بعد لام الف مقصوره

لاحق کن ولام کلمه را فتحه ده تا اسم تفضیل مؤنث گردد

بحث اسم تفضیل

أَفْعَلُ أَفْعَلَانِ أَفْعَلُونَ أَفَاعِلُ

فُعْلَى فُعْلَيَانِ فُعْلَيَاتٌ فُعَلُ

۳۸

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين

والصلوة والسلام على رسوله محمد وآله

واصحابه اجمعين بدان اسعدك الله تعالى

في الدارين که جملهٔ افعال متصرفه واسمای متمکنه از روی ترکیب

حروف اصلی بر دو گونه است ثلاثی و رباعی اما ثلاثی آن است که

که در ماضی او سه حرف اصلی باشد چون نصر و ضرب

و رباعی آن باشد که در ماضی او چهار حرف اصلی باشد چون

بعثر و عبقر اما ثلاثی بر دو گونه است یکی مجرد که در ماضی

او حرف زائد نباشد دیگر مزید فیه که در ماضی او حروف زائد

نیز باشد اما آنکه در وی حرف زائد نباشد آن نیز بر دو گونه است

یکی مطرد که وزن او بیشتر آید و دیگر شاذ که وزن او

کمتر آید اما مطرد را پنج باب است باب اول بر وزن

فَعَلَ یَفْعُلُ بفتح العین فی الماضی وضمها فی الغابر

چون النصر والنصرة یاری کردن تصریفه نصر

ینصر نصرا فهو ناصر ونصر ینصر نصرا

فهو منصور الامر منه انصر والنهی عنه

لا تنصر الظرف منه منصر والآلة منه

منصر ومنصرة ومنصار وتثنيتهما

منصران ومنصران والجمع منهما مناصر

ومناصير افعل التفضيل منه انصر والمؤنث

منه نصری وتثنيتهما انصران ونصريان

والجمع منهما انصرون واناصر ونصر

ونصريات . الطلب جستن الدخول

درآمدن القتل کشتن الفتل تافتن .

بیست صیغه واجب الحفظ

المثبت المعروف نَصَرَ يَنصُرُ نَصْرًا والتصغير منه نُصَيْرًا والمستقبل المؤكد لَيَنصُرَنَّ

لَيَنصُرَنْ فهو ناصِرٌ والتصغير منه نُوَيْصِرٌ واسم المبالغة نَصِيرٌ والتصغير منه نُصَيْرٌ

والمنفي منه مَا نَصَرَ لَا نَصَرَ لَا يَنصُرُ مَا يَنصُرُ لَنْ يَنصُرَ لَمْ يَنصُرْ المثبت المجهول

نُصِرَ يُنصَرُ نَصْرًا والتصغير منه نُصَيْرًا والمستقبل المؤكد لَيُنصَرَنَّ لَيُنصَرَنْ

فهو مَنصُورٌ والتصغير منه مُنَيْصِيرٌ والمنفي منه مَا نُصِرَ لَا نُصِرَ لَا يُنصَرُ مَا يُنصَرُ

لَنْ يُنصَرَ لَمْ يُنصَرْ الامر منه اُنصُرْ لِتُنصَرْ لِيَنصُرْ لِيُنصَرْ والمؤكد منه

اُنصُرَنَّ اُنصُرَنْ لِتُنصَرَنَّ لِتُنصَرَنْ لِيَنصُرَنَّ لِيَنصُرَنْ لِيُنصَرَنَّ لِيُنصَرَنْ

والنهي عنه لا تَنصُرْ لا يَنصُرْ لا يُنصَرْ والمؤكد منه لا تَنصُرَنَّ لا تَنصُرَنْ

لا تُنصَرَنَّ لا تُنصَرَنْ لا يَنصُرَنَّ لا يَنصُرَنْ لا يُنصَرَنَّ لا يُنصَرَنْ فعل التعجب منه ما أَنصَرَهُ

وأَنصِرْ بِهِ الظرف منه مَنصَرٌ والتثنية مَنصَرانِ والتصغير منهما مُنَيصِرٌ ومُنَيصِرانِ

والجمع مَناصِرُ والآلة منه مِنصَرٌ ومِنصَرَةٌ ومِنصارٌ والتثنية مِنصَرانِ

ومِنصَرَتانِ ومِنصارانِ والتصغير منهما مُنَيصِرٌ ومُنَيصِرَةٌ ومُنَيصِيرٌ ومُنَيصِرانِ ومُنَيصِرَتانِ

ومُنَيصِيرانِ والجمع مَناصِرُ ومَناصِيرُ افعل التفضيل منه أَنصَرُ والمؤنث منه نُصرى

والتثنية أَنصَرانِ ونُصرَيانِ والتصغير أُنَيصِرُ ونُصَيرى وأُنَيصِرانِ ونُصَيرَيانِ

والجمع أَنصَرُونَ وأَناصِرُ ونُصَرٌ ونُصرَياتٌ والتصغير أُنَيصِرُونَ ونُصَيرَياتٌ

طریق اشتقاق صیغ صفحه ۲۴۲ و ۲۴۳

نَصَرَ ماضی معروف مأخوذ از نَصْر بسکون صاد و فا و عین و لام را فتحه دادند
گاهی عین را کسره دهند چنانچه در سَمِعَ و حَسِبَ و گاهی ضمه چنانکه در کَرُمَ و شَرُفَ
مضارع معروف یَنْصُرُ مأخوذ از نَصَرَ ماضی که یکی از علامات مضارع در اول آوردند
فا را ساکن ساختند تا پیاپی آمدن چهار حرکت که ثقیل است لازم نیاید و لام را ضمه دادند
وقت تجرد از عامل جازم و ناصب آخرش مرفوع باشد و عین را ضمه دادند و گاهی
فتحه چنانکه در یَفْتَحُ و گاهی کسره چنانکه در یَضْرِبُ نُصَیْر تصغیر نَصْر که مصدر است اول
را ضمه ثانی را فتحه دادند و در سوم جا یای ساکن علامت تصغیر افزودند زیرا که تصغیر سبب
تقلیل آید لَیَنْصُرَنَّ مضارع مؤکد با لام و نون تاکید گرفته شد از یَنْصُرُ لام
تاکید که دائما مفتوح باشد در اول و نون تاکید ثقیله مفتوح یا خفیفه ساکن در آخر در
آوردند و لام را فتحه دادند حرکت ما قبل نون تاکید در پنج محل مفتوح باشد در دو محل
مضموم و یک جا مکسور و نون ثقیله در شش محل مکسور باشد و باقی همه جا مفتوح
و نون خفیفه در شش محل که در ان الف است نیاید همچنین تمامی صیغ مضارع مجهول
و جمله اقسام امر و نهی یعنی مضارع مجهول مؤکد با لام و نون تاکید گرفته شود از
مضارع مجهول و امر و نهی مؤکد با نون تاکید که لام تاکید در ان نباشد از امر و نهی غیر مؤکد
حاضر را از حاضر و غائب را از غائب متکلم را از متکلم معروف را از معروف مجهول را از مجهول ناصِرٌ
اسم فاعل بنا کردند از یَنْصُرُ مضارع معروف یای علامت مضارع را افگندند و میان فا و
عین الف علامت اسم فاعل افزودند و فا را حرکت دادند برای آنکه ابتدا بسکون متعذر است و
حرکات فتحه را للمناسبت الف اختیار نمودند و عین را مکسور دادند زیرا که کسره نموده اگر بود
چنانکه در یَضْرِبُ حاجت کسره نیفتاد و لام را تنوین دادند که از خواص اسم است
نُوَیْصِر تصغیر ناصِر حرف اول را ضمه دادند و دوم یعنی الف قابل حرکت نبود
بواو بدل ساختند بجهت خفتش دادند و سوم جا یای ساکن تصغیر افزودند و عین را کسره دادند
و لام را بر حال گذاشتند زیرا که تصغیر نیاید بر سه حرف و گر چهار حرفی باشد بر فُعَیْعِل آید
و اگر باشد بر فُعَیْلِیل چنانکه می آید نَصِیر اسم مبالغه ساخته شد از مضارع
معروف بعد حذف علامت مضارع برای رفع تعذر ابتدا بالسکون و خفت
فتحه فا را فتحه دادند و سوم جا یای ساکن علامت مبالغه افزودند و بمناسبت
یا عین را کسره دادند و لام را تنوین که از خواص اسم است اگر این وزن از فعل

لازم آید صفت مشبهه باشد چون قتیل گرفته شود نُصَیِّر بیای مشدده مکسوره تصغیر
صیغه مبالغه حرف اول را ضمه و ثانی را فتحه دادند و سوم جا یای ساکن علامت
تصغیر افزودند و یای علامت مبالغه را کسره دادند بعلت اجتماع دو حرف از یک جنس که دو یا
بسکون اول متحرک ثانی یا را در یا ادغام کردند و لام را بر حال گذاشتند ما نَصَرَ لا نَصَرَ
لَا یَنْصُرُ مَا یَنْصُرُ معروف و مجهول بنا از نَصَرَ یَنْصُرُ بنا ساختند ما و لا
را در اول آوردند و لفظ نَصَرَ یَنْصُرُ را بر حال خود گذاشتند که ما و لا در لفظ
هیچ عمل نکنند لَنْ یَنْصُرَ لَمْ یَنْصُرْ معروف و مجهول از یَنْصُرُ معروف و مجهول از مجهول
بنا نمودند لَنْ ناصب لَمْ جازم هیچ محل و هر یک ساقط کننده نون اعرابی از هفت محل در
اول آوردند در آخر اول نصب دادند و در آخر ثانی جزم که حرف علت نبود اگر بودی
ساقط گشتی نُصِرَ ماضی مجهول مأخوذ از نَصَرَ ماضی معروف فا را ضمه دادند و عین
را کسره که پیشتر فتحه بود و همچنین تحت بودن ضمه چنانکه در کَرُمَ و اگر باشد چنانکه در
شیع حاجت بکسره نیفتاد و لام را بر حال گذاشتند یُنْصَرُ مجهول مأخوذ از یَنْصُرُ معروف
علامت مضارع را ضمه دادند و عین مضموم را فتحه دادند و همچنین عین مکسور را فتحه دهند
چنانکه در یَضْرِبُ و مفتوح را باقی دارند چنانکه یُفْتَحُ و لام را بر حال گذاشتند مَنْصُور
اسم مفعول گرفته شود از مضارع مجهول علامت مضارع حذف نمودند در جایش
میم مفتوح علامت اسم مفعول در آوردند و بعد عین واو افزودند تا از ظرف
که او مفتوح العین و مکسور العین بود جدا گردد چون مفعل ... در کلام
عرب نیامده لهذا ضمه عین را باشباع خواندند واو پیدا شد و لام را تنوین
دادند که از خواص اسم است مُنَیْصِیر تصغیر منصور حرف اول را ضمه
دادند و ثانی را فتحه و سوم جا یای ساکن تصغیر افزودند و عین را کسره دادند و
ساکن ... قبل یا ... میم ...
... بر فُعَیْلِیل آید چنانکه معلوم شد و لام را بر حال گذاشتند و تصغیر
منصار ... باشد مگر در ان الف ساکن بسبب کسره ما قبل یا گردد چنانکه
می آید اُنْصُرْ امر حاضر معروف مأخوذ از تَنْصُرُ مضارع حاضر معروف
بعد حذف علامت مضارع ما بعد را ساکن یافتند و عین کلمه را مضموم
همزه وصل مضموم در اول در آوردند و اگر عین کلمه مکسور بودی یا مفتوح همزه

وصل مکسور در اول امر آوردند و آخر را ساکن کردند که در آخر حرف علت و نون
اعرابی نبوده اگر بودی ساقط گردیدی لِتُنْصَرْ امر حاضر مجهول ماخوذ از مضارع
حاضر مجهول لام امر مکسور جازم در پنج محل آخر را بیرون حرف علت آخر و
ساقط کنند و نون اعرابی از هفت محل در اول افزودند و آخر را ساکن کردند
که حرف علت نبوده و ورنه همان ساقط میشد و بر همین قیاس است امر غائب و متکلم
معروف و مجهول مثلا لِتُنْصَرْ معروف و مجهول ماخوذ از تنصر مضارع
حاضر معروف و مجهول لای نهی ساقط کننده حرف علت از پنج محل اگر
باشد و رنه دور کننده حرکت از آخر و نون اعرابی از هفت محل در اول
درآوردند و آخر را ساکن کردند که حرف علت نبود و بر همین قیاس است
نهی غائب و متکلم معروف و مجهول مَا اَنْصَرَهُ فعل تعجب [illegible]
در اول های [illegible] الف [illegible] افزودند فا را ساکن
کردند و عین و لام را بر حال گذاشتند در آخر ضمیر [illegible]
نیز ماخوذ از نصر [illegible] در اول آوردند فا و لام را ساکن کردند
و عین را کسره دادند در آخر افزودند مَنْصَرٌ اسم ظرف ماخوذ از یَنْصُرُ
مضارع معروف بعد حذف علامت مضارع میم مفتوح علامت اسم ظرف
بجایش آوردند و عین مضموم را فتحه دادند و گاهی عین را کسره [illegible] لام را تنوین که
از خواص اسم است مَنْصَرَانِ تثنیه مَنْصَرٌ الف ماقبل مفتوح علامت
تثنیه در آخر افزودند و نون [illegible] عوض [illegible] واحد بود و [illegible]
در تمامی اسمای تثنیه [illegible] تصغیر [illegible] بفتح میم و کسر [illegible]
[illegible] فتحه [illegible] ضمه دادند [illegible] را فتحه و سوم یا
ساکن علامت [illegible] جمع تکسیر [illegible] بفتح میم
آن [illegible] ثانی را فتحه دادند و سوم یا الف جمع تکسیر آوردند و
عین را کسره دادند [illegible] تنوین نیاید جمع تکسیر [illegible]
که بنا واحد و سالم نباشد [illegible] اسم آله ماخوذ از تنصر مضارع
بعد حذف علامت مضارع میم [illegible] علامت اسم آله بجایش آوردند و عین
را فتحه دادند که مضموم بود و در حالت کسر نیز [illegible]
[illegible] و لام را تنوین [illegible] ماقبل مفتوح در آخر الف [illegible]

مفتوح میان عین و لام افزایند و وزن دیگر پیدا آید مَنَاصِرُ جمع تکسیر مِنْصَرٌ
و بیان بنایش گذشت مَنَاصِیْرُ جمع تکسیر مِنْصَارٌ حرف اول و ثانی
را فتحه دادند و سوم جا الف جمع تکسیر آوردند و عین را کسره دادند و الف بعلت
سکون ماقبل یا گردید و لام را ضمه دادند که درین وزن نیز تنوین نیاید اَنْصَرُ اسم
تفضیل مذکر ماخوذ از یَنْصُرُ بعد حذف علامت مضارع بجایش الف مفتوح
علامت اسم تفضیل آوردند و عین را فتحه دادند که در مضموم و مکسور العین مفتوح
[illegible] اگر مفتوح بود حاجت فتحه دیگر نیفتد و لام را بر حال گذاشتند
[illegible] درین وزن هم تنوین نیاید [illegible] اسم تفضیل مونث ماخوذ از [illegible]
بعد حذف علامت مضارع فا ساکن بود [illegible] بسبب اختلاط و [illegible]
مونث از مذکر مناسب نشود لهذا بجهت [illegible] کدامی مانع ضمه دادند [illegible] ثقل
ضمه [illegible] بمقام ثقل زیادت حرف شود و عین را ساکن کردند که خفت سکون
عین ثقل ضمه را معادل گردد و بعد لام الف مقصوره علامت تانیث
افزودند و لام را فتحه دادند بمناسبت الف [illegible] تثنیه [illegible] الف
تثنیه در آخر و نون اعرابی [illegible] لاحق کردند [illegible] الف ماقبل [illegible] مفتوح
و الف مقصوره قابل حرکت نبود [illegible] فتحه دادند [illegible]
تصغیر [illegible] تصغیر [illegible] حرف اول [illegible] دادند ثانی را فتحه و سوم جا یا
ساکن علامت تصغیر افزودند و اول عین را کسره دادند و [illegible] الف را
[illegible] تصغیر [illegible] ماخوذ [illegible] آید [illegible] تصغیر [illegible]
[illegible] اَنْصُرُوْنَ جمع سالم اَنْصَرُ واو را نسبت بنا واحد و سالم ماند واو
ساکن علامت جمع سالم ماقبل مضموم [illegible] مفتوح [illegible] در آخر افزودند این بنا
واو است ضمه واحد [illegible] این ضمه [illegible] واحد [illegible]
عوض [illegible] لازم آید [illegible] جمع تکسیر اَنْصَرُ که بنا واحد و سالم
ماند حرف اول و ثانی را فتحه دادند و سوم جا الف جمع تکسیر افزودند و ماقبل حرف
اخیر را کسره دادند و لام را بر حال گذاشتند [illegible] جمع تکسیر [illegible]
فتحه [illegible] ثقل ضمه دادند و الف مقصوره را حذف ساختند [illegible]
جمع تکسیر [illegible] افزوده بودند بسبب اختلاط در جمع مونث [illegible] جمع تکسیر آن
[illegible] کردند [illegible] جمع سالم [illegible] در آخر الف [illegible] علامت جمع

باب دوم در وزن فَعَلَ يَفْعِلُ بفتح العين في الماضي وكسرها

في الغابر چون الضَّرْبُ والضَّرْبَةُ زدن و رفتن بر روی زمین و

پدید کردن مثل تصریفه ضَرَبَ يَضْرِبُ ضَرْبًا فهو

ضَارِبٌ وضُرِبَ يُضْرَبُ ضَرْبًا فهو مَضْرُوبٌ

الامر منه اِضْرِبْ والنهي عنه لا تَضْرِبْ الظرف منه

مَضْرِبٌ والآلة منه مِضْرَبٌ ومِضْرَبَةٌ ومِضْرَابٌ

وتثنيتهما مَضْرِبَانِ ومِضْرَبَانِ والجمع منهما

مَضَارِبُ ومَضَارِيبُ افعل التفضيل منه اَضْرَبُ

والمؤنث منه ضُرْبَى وتثنيتهما اَضْرَبَانِ وضُرْبَيَانِ

والجمع منهما اَضْرَبُونَ واَضَارِبُ وضُرَبٌ وضُرْبَيَاتٌ

اَلغَسلُ شستن اَلغَلبُ غلبه کردن اَلظُّلم ستم کردن اَلفَصلُ جدا کردن

باب سوم بروزن فَعِلَ یَفعَلُ بکسر العین فی الماضی وفتحها

فی الغابر چون اَلسَّمعُ والسَّمَاعُ شنیدن و گوش فرا داشتن تصریفه

سَمِعَ یَسمَعُ سَمعًا فهو سَامِعٌ وسُمِعَ یُسمَعُ

سَمعًا فهو مَسمُوعٌ الامر منه اِسمَع والنهی عنه

لا تَسمَع الظرف منه مَسمَعٌ والاٰلة منه مِسمَعٌ

ومِسمَعَةٌ ومِسمَاعٌ وتثنیتهما مَسمَعَانِ ومِسمَعَانِ

والجمع منهما مَسَامِعُ ومَسَامِیعُ افعل التفضیل منه

اَسمَعُ والمؤنث منه سُمعیٰ وتثنیتهما اَسمَعَانِ

وسُمعَیَانِ والجمع منهما اَسمَعُونَ واَسَامِعُ وسُمَعٌ

چون از تَدُعُوْ اُدْعُ چون خواہی کہ امر حاضر مجہول و امر غائب

معروف یا مجہول بنا کنی لام امر مکسور در اول او در آر و آخر

او جسبندم کن اگر حرف علت نباشد و اگر باشد ساقط شود

چون لِیَدْعُ و لِیَرْمِ و لِیَخْشَ و نون تاکید چنانچہ در

مضارع می آید در امر نیز می آید و در امر نون اعرابی ہم ساقط شود

بحث امر حاضر معروف

اِفْعَلْ اِفْعَلَا اِفْعَلُوْا اِفْعَلِیْ اِفْعَلَا اِفْعَلْنَ

بحث امر حاضر مجہول

لِتُفْعَلْ لِتُفْعَلَا لِتُفْعَلُوْا لِتُفْعَلِیْ لِتُفْعَلَا لِتُفْعَلْنَ

بحث امر غائب معروف

لِيَفْعَلْ لِيَفْعَلَا لِيَفْعَلُوْا لِتَفْعَلْ

لِتَفْعَلَا لِيَفْعَلْنَ لِأَفْعَلْ لِنَفْعَلْ

بحث امر غائب مجهول

لِيُفْعَلْ لِيُفْعَلَا لِيُفْعَلُوْا لِتُفْعَلْ

لِتُفْعَلَا لِيُفْعَلْنَ لِأُفْعَلْ لِنُفْعَلْ

بحث امر حاضر معروف با نون ثقیله

اِفْعَلَنَّ اِفْعَلَانِّ اِفْعَلُنَّ اِفْعَلِنَّ اِفْعَلَانِّ اِفْعَلْنَانِّ

بحث امر حاضر مجهول با نون ثقیله

لِتُفْعَلَنَّ لِتُفْعَلَانِّ لِتُفْعَلُنَّ

لِتُفْعَلِنَّ لِتُفْعَلَانِّ لِتُفْعَلْنَانِّ

هر آینه باید کرده شوی تو یک زن در زمانهٔ آینده صیغه واحد مؤنث حاضر ۱۲

بحث امر غائب معروف با نون ثقیله

لَیَفْعَلَنَّ لِیَفْعَلَانِّ لِیَفْعَلُنَّ لِتَفْعَلَنَّ

لِتَفْعَلَانِّ لِیَفْعَلْنَانِّ لِاَفْعَلَنَّ لِنَفْعَلَنَّ

بحث امر غائب مجهول با نون ثقیله

لِیُفْعَلَنَّ لِیُفْعَلَانِّ لِیُفْعَلُنَّ لِتُفْعَلَنَّ

لِتُفْعَلَانِّ لِیُفْعَلْنَانِّ لِاُفْعَلَنَّ لِنُفْعَلَنَّ

بحث امر حاضر معروف با نون خفیفه

اِفْعَلَنْ اِفْعَلُنْ اِفْعَلِنْ

بحث امر حاضر مجهول با نون خفیفه

لِتُفْعَلَنْ لِتُفْعَلُنْ لِتُفْعَلِنْ

بحث امر غائب معروف با نون خفیفه

لِيَفْعَلَنْ لِيَفْعَلُنْ لِتَفْعَلَنْ لِاَفْعَلَنْ لِنَفْعَلَنْ

بحث امر غائب مجهول با نون خفیفه

لِيُفْعَلَنْ لِيُفْعَلُنْ لِتُفْعَلَنْ لِاُفْعَلَنْ لِنُفْعَلَنْ

فصل این همه که گفته شد بحث امر بود چون خواهی که نهی کنی پس لای نهی در اول فعل مستقبل درآر و لای نهی در آخر او در پنج محل جزم کند مثل لم اگر در آخر او حرف علت نباشد و اگر باشد ساقط گرداند چون لَا تَدْعُ و لَا تَرْمِ و لَا تَخْشَ و از هفت محل نون اعرابی اسم دور نماید و در دو محل در لفظ هیچ عمل نکند و نون تاکید چنانچه در مضارع می آید همچنان طریق در نهی نیز می آید

بحث نہی حاضر معروف

لَا تَفْعَلْ لَا تَفْعَلَا لَا تَفْعَلُوْا لَا تَفْعَلِیْ لَا تَفْعَلَا لَا تَفْعَلْنَ

بحث نہی حاضر مجہول

لَا تُفْعَلْ لَا تُفْعَلَا لَا تُفْعَلُوْا لَا تُفْعَلِیْ لَا تُفْعَلَا لَا تُفْعَلْنَ

بحث نہی غائب معروف

لَا یَفْعَلْ لَا یَفْعَلَا لَا یَفْعَلُوْا لَا تَفْعَلْ

لَا تَفْعَلَا لَا یَفْعَلْنَ لَا اَفْعَلْ لَا نَفْعَلْ

بحث نہی غائب مجہول

لَا یُفْعَلْ لَا یُفْعَلَا لَا یُفْعَلُوْا لَا تُفْعَلْ

لَا تُفْعَلَا لَا یُفْعَلْنَ لَا اُفْعَلْ لَا نُفْعَلْ

بحث نهی حاضر معروف با نون ثقیله

لَا تَفْعَلَنَّ لَا تَفْعَلَانِّ لَا تَفْعَلُنَّ

لَا تَفْعَلِنَّ لَا تَفْعَلَانِّ لَا تَفْعَلْنَانِّ

بحث نهی حاضر مجهول با نون ثقیله

لَا تُفْعَلَنَّ لَا تُفْعَلَانِّ لَا تُفْعَلُنَّ

لَا تُفْعَلِنَّ لَا تُفْعَلَانِّ لَا تُفْعَلْنَانِّ

بحث نهی غائب معروف با نون ثقیله

لَا يَفْعَلَنَّ لَا يَفْعَلَانِّ لَا يَفْعَلُنَّ لَا تَفْعَلَنَّ

لَا تَفْعَلَانِّ لَا يَفْعَلْنَانِّ لَا أَفْعَلَنَّ لَا نَفْعَلَنَّ

بحث نهی غائب مجهول با نون ثقیله

لا يُفْعَلَنَّ لا يُفْعَلانِّ لا يُفْعَلُنَّ لا تُفْعَلَنَّ

لا تُفْعَلانِّ لا يُفْعَلْنانِّ لا أُفْعَلَنَّ لا نُفْعَلَنَّ

بحث نهی حاضر معروف با نون خفیفه

لا تَفْعَلَنْ لا تَفْعَلُنْ لا تَفْعَلِنْ

بحث نهی حاضر مجهول با نون خفیفه

لا تُفْعَلَنْ لا تُفْعَلُنْ لا تُفْعَلِنْ

بحث نهی غائب معروف با نون خفیفه

لا يَفْعَلَنْ لا يَفْعَلُنْ لا تَفْعَلَنْ لا أَفْعَلَنْ لا نَفْعَلَنْ

بحث نهی غائب مجهول با نون خفیفه

لا يُفْعَلَنْ لا يُفْعَلُنْ لا تُفْعَلَنْ لا أُفْعَلَنْ لا نُفْعَلَنْ

فصل این همه که گفته شد بحث نهی بود چون خواهی که اسم

فاعل بنا کنی اسم فاعل گرفته میشود از فعل مضارع معروف

پس علامت مضارع را حذف کن بعد آن فا کلمه را فتحه ده

و میان فا و عین الف فاعل درآر و عین کلمه را کسره ده

ولام کلمه را تنوین زیاده کن تا اسم فاعل گردد

زیرا که تنوین خاصه اسم است

بحث اسم فاعل

فاعلٌ فاعلانِ فاعلونَ فاعلةٌ فاعلتانِ فاعلاتٌ

کنندگان همه مردان — کنندگان همه زنان

فصل این همه که گفته شد بحث اسم فاعل بود چون خواهی که اسم

مفعول بنا کنی اسم مفعول ساخته می شود از فعل مضارع

مجهول پس علامت مضارع را حذف کن بعد از آن میم مفتوح

مفعول در اول او در آر و عین کلمه را ضمه ده و میان عین

و لام واو مفعول در آر و لام کلمه را تنوین ده تا اسم مفعول گردد

بحث اسم مفعول

مَفْعُولٌ مَفْعُولَانِ مَفْعُولُونَ

مَفْعُولَةٌ مَفْعُولَتَانِ مَفْعُولَاتٌ

تنبیه در بیان اسم ظرف و اسم آله و اسم تفضیل

فصل چون خواهی که اسم ظرف زمان و مکان بنا کنی علامت

مضارع را حذف کن و میم مفتوح در اول او در آر و عین

کلمه را فتحه ده اگر مضموم باشد ورنه بحالش بگذار و لام کلمه را

تنوین ملحق کن تا اسم زمان و مکان گردد

بحث اسم ظرف

مَفعَلٌ مَفعَلانِ مَفاعِلُ

فصل این همه که گفته شد بحث اسم ظرف بود چون خواهی که

اسم آله بنا کنی علامت مضارع را حذف کن و میم مکسور در اول

او در آر و عین کلمه را فتحه ده اگر مفتوح نباشد و لام کلمه را

تنوین ملحق ساز تا اسم آله گردد و اگر بعد عین کلمه الف آری می یا

پس لام تا زیاده کنی و صیغهٔ دیگر اسم آله که اکثر موافق قیاس ست پدید می آید

بحث اسم آله

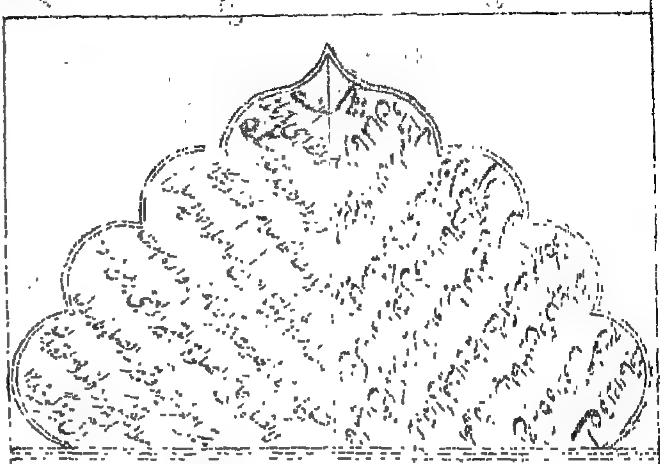
مِفعَلٌ مِفعَلَةٌ مِفعَلانِ مِفعَلتانِ

مَفاعِلُ مِفعالٌ مِفعالانِ مَفاعِیلُ

فصل این همه که گفته شد بحث اسم آله بود چون خواهی
که اسم تفضیل بنا کنی علامت مضارع را حذف کن و همزه
اسم تفضیل در اول او درآر و عین کلمه را فتحه ده و اگر صحیح باشد
ولام کلمه را تنوین ده این طریق بنای اسم تفضیل برای مذکر است
اما چون صیغهٔ مؤنث بنا کنی بعد حذف علامت مضارع
فارا ضمه ده و عین را ساکن کن و بعد لام الف مقصوره
لاحق کن ولام کلمه را فتحه ده تا اسم تفضیل مؤنث گردد

بحث اسم تفضیل

أَفَاعِل	أَفْعَلُونَ	أَفْعَلَانِ	أَفْعَلُ
فُعَل	فُعْلَيَاتٌ	فُعْلَيَانِ	فُعْلَى



بسم الله الرحمن الرحيم

٣٩

الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين

والصلوة والسلام على رسوله محمد وآله

واصحابه اجمعين كه بدان اسعدك الله تعالى

نیکبخت کند ترا الله تعالی

في الدارين كه جمله افعال متصرفه واسماى متمكنه از روى تركيب

در دو جهان ۱۲

حروف اصلى بر دو گونه است ثلاثى ورباعى اما ثلاثى آن باشد

که در ماضی او سه حرف اصلی باشد چون نَصَرَ و ضَرَبَ

و رباعی آن باشد که در ماضی او چهار حرف اصلی باشد چون

دَحْرَجَ و عَرْقَبَ اما ثلاثی بر دو گونه است یکی مجرد که در ماضی

او حرف زائد نباشد و دیگر مزید فیه که در ماضی او حروف زائد

نیز باشد اما آنکه در وی حرف زائد نباشد آن نیز بر دو گونه است

یکی مطرد که وزن او بیشتر آید و دیگر شاذ که وزن او

کمتر آید اما مطرد پنج باب ست باب اول بر وزن

فَعَلَ يَفْعُلُ بفتح العين في الماضي وضمها في الغابر

چون النَّصْرُ والنُّصْرَةُ یاری کردن نَصَرَ

يَنْصُرُ نَصْرًا فهو ناصِرٌ ونُصِرَ يُنْصَرُ نَصْرًا

فهو منصورٌ الامر منه اُنصُرْ والنهی عنه

لا تنصُرْ الظرف منه مَنصَرٌ والآلة منه

مِنصَرٌ ومِنصَرَةٌ ومِنصارٌ وتثنیتهما

مَنصَرانِ ومِنصَرانِ والجمع منهما مَناصِرُ

ومَناصیرُ افعل التفضیل منه اَنصَرُ والمؤنث

منه نُصرَی وتثنیتهما اَنصَرانِ ونُصرَیانِ

والجمع منهما اَنصَرُونَ واَناصِرُ ونُصَرٌ

ونُصرَیاتٌ ۔ اَلطَّلَبُ جستن اَلدُّخُولُ

درآمدن اَلقَتلُ کشتن اَلفَتلُ تافتن۔

صرف صغير واجب الحفظ

المثبت المعروف نَصَرَ يَنْصُرُ نَصْرًا والتصغير منه نُصَيْرًا والمستقبل المؤكد لَيَنْصُرَنَّ

لَيَنْصُرَنْ فهو ناصرٌ والتصغير منه نُوَيْصِرٌ واسم المبالغة نَصِيرٌ والتصغير منه نُصَيِّرٌ

والمنفي منه ما نَصَرَ لا نَصَرَ ما يَنْصُرُ لا يَنْصُرُ لن يَنْصُرَ لم يَنْصُرْ المثبت المجهول

نُصِرَ يُنْصَرُ نَصْرًا والتصغير منه نُصَيْرًا والمستقبل المؤكد لَيُنْصَرَنَّ لَيُنْصَرَنْ

فهو منصورٌ والتصغير منه مُنَيْصِيرٌ والمنفي منه ما نُصِرَ لا نُصِرَ ما يُنْصَرُ لا يُنْصَرُ ما يُنْصَرُ

لن يُنْصَرَ لم يُنْصَرْ الامر منه اُنْصُرْ لِتُنْصَرْ لِيَنْصُرْ لِيُنْصَرْ والمؤكد منه

اُنْصُرَنَّ اُنْصُرَنْ لِتُنْصَرَنَّ لِتُنْصَرَنْ لِيَنْصُرَنَّ لِيَنْصُرَنْ لِيُنْصَرَنَّ لِيُنْصَرَنْ

والنهي عنه لا تَنصُرْ لا تُنصَرْ لا يَنصُرْ لا يُنصَرْ والمؤكد منه لا تَنصُرَنَّ لا تَنصُرانِّ

لا تَنصُرُنَّ لا تُنصَرانِّ لا يَنصُرَنَّ لا يَنصُرانِّ لا يُنصَرَنَّ لا يُنصَرانِّ فعل التعجب منه ما أنصَرَهُ

وأنصِرْ به الظرف منه مَنصَر والتثنية مَنصَرانِ والتصغير منهما مُنَيصِر ومُنَيصِرانِ

والجمع مَناصِر والآلة منه مِنصَر ومِنصَرة ومِنصار والتثنية مِنصَرانِ

ومِنصَرتانِ ومِنصارانِ والتصغير منهما مُنَيصِر ومُنَيصِرة ومُنَيصِير ومُنَيصِرانِ ومُنَيصِرتانِ

ومُنَيصِيرانِ والجمع مَناصِر ومَناصِير افعل التفضيل منه أنصَر والمؤنث منه نُصرى

والتثنية أنصَرانِ ونُصرَيانِ والتصغير أُنَيصِر ونُصَيرى وأُنَيصِرانِ ونُصَيرَيانِ

والجمع أنصَرُون وأناصِر ونُصَر ونُصرَيات والتصغير أُنَيصِرُون ونُصَيرَيات

نَصَرَ ماضی معروف ماخوذ از نَصْر بسکون صاد فا و عین و لام را فتحه دادند
گاهی عین را کسره دهند چنانچه در سَمِعَ و حَسِبَ و گاهی ضمه چنانکه در کَرُمَ و شَرُفَ
مضارع معروف ماخوذ از نَصَرَ ماضی یکی از علامات مضارعت در اول آوردند
فا را ساکن ساختند تا پیاپی آمدن چهار حرکت که ثقیل است لازم نیاید و لام را ضمه دادند
وقت تجرد از ناصب و جازم که آخر فعل مضارع مرفوع باشد و عین را ضمه دادند گاهی
فتحه دهند چنانکه در یَفْتَحُ و گاهی کسره چنانکه در یَضْرِبُ نُصَیْرٌ تصغیر نَصْرٌ مصدر حرف اول
را ضمه و ثانی را فتحه دادند و در سوم جا یای ساکن علامت تصغیر افزودند زیرا که تصغیر مصدر بر وزن
فُعَیْل آید لَیَنْصُرَنَّ مضارع موکد با لام و نون تاکید ثقیله لام
تاکید که دائما مفتوح باشد در اول و نون تاکید ثقیله مفتوح یا خفیفه ساکن آخر در
آوردند و لام را فتحه دادند و ما قبل نون تاکید در پنج محل مفتوح باشد و در دو جا
مضموم و یک جا مکسور و نون ثقیله در شش محل مکسور باشد و باقی همه جا مفتوح
و نون خفیفه در شش محل [illegible] نیاید [illegible] تا آخر جمیع مضارع مجهول
و جمله اقسام امر و نهی یعنی مضارع مجهول موکد بالام و نون [illegible] همچنین از
مضارع مجهول امر و نهی [illegible] تاکید در آن [illegible] امر و نهی [illegible]
[illegible] معروف و مجهول [illegible]
[illegible] مضارع معروف [illegible] علامت مضارع [illegible]
[illegible] علامت اسم فاعل افزودند و فا را حرکت دادند زیرا که ابتدا بسکون محال
[illegible] عین را کسره دادند زیرا که [illegible]
چنانکه [illegible] و لام را تنوین دادند که از خواص اسم است
[illegible] تصغیر [illegible] حرف اول را ضمه دادند [illegible] حرکت بود
[illegible] و در سوم جا یای ساکن تصغیر افزودند و عین را کسره دادند
و لام را بحال گذاشتند زیرا که تصغیر [illegible] فُعَیْعِل آید
و اگر باشد بر فُعَیْلِیل چنانکه می آید [illegible] اسم مبالغه [illegible]
معروف بعد حذف علامت مضارع [illegible] بسکون [illegible]
فتح فا را فتحه دادند و در سوم جا یای ساکن علامت مبالغه افزودند و بمناسبت
یا عین را کسره دادند و لام را تنوین که از خواص اسم است اگر این وزن از فعل

لازم آید [illegible] [illegible] یای مشدد [illegible] تصغیر
تصغیر مبالغه حرف اول را ضمه و ثانی را فتحه دادند و در سوم جا یای ساکن علامت
تصغیر افزودند و یا علامت مبالغه را کسره دادند بعلت اجتماع دو حرف از یک جنس [illegible]
بسکون اول متحرک ثانی یا را در یا ادغام نمودند و لام را بحال گذاشتند مَا نَصَرَ لَا نَصَرَ
لَا یَنْصُرُ مَا یَنْصُرُ معروف و مجهول از نَصَرَ یَنْصُرُ بنا ساختند و ما و لا
را در اول آوردند [illegible] لفظ [illegible] را بحال خود گذاشتند که ما و لا در لفظ
هیچ عمل نکردند [illegible] معروف و مجهول [illegible]
بنا نمودند [illegible] ناصب جازم هیچ عمل [illegible] عربی [illegible]
در اول [illegible] آخر [illegible] حرف علت بوده اگر [illegible]
ساقط گشتی نُصِرَ ماضی مجهول ماخوذ از نَصَرَ ماضی معروف فا را ضمه دادند و عین
را کسره که پیشتر فتحه بوده [illegible] بودن ضمه چنانکه [illegible]
[illegible] و لام را بحال گذاشتند یُنْصَرُ مجهول ماخوذ از یَنْصُرُ
علامت مضارع را ضمه دادند و عین مضموم را فتحه دادند همچنین عین مکسور را فتحه دادند
چنانکه در یُضْرَبُ و فتحه عین باقی ماند چنانکه [illegible] و لام را بحال گذاشتند
اسم مفعول گرفته شود از مضارع مجهول علامت مضارع حذف نمودند و بجایش
میم مفتوح علامت اسم مفعول در آوردند و عین را ضمه دادند برای فرق از ظرف
که او مفتوح العین یا مکسور العین می آید و چون مَفْعُل بضم عین بدون تا در کلام
عرب نیامده لهذا ضمه عین را باشباع خواندند واو پیدا شد و لام را تنوین
دادند که از خواص اسم است مُنَیْصِیرٌ تصغیر مَنْصُورٌ حرف اول را ضمه
دادند و ثانی را فتحه و سوم جا یای ساکن تصغیر افزودند و عین را کسره دادند و واو
ساکن بسبب کسره ما قبل یا شد زیرا که تصغیر اسم زائد بر سه حرف که چهارم حرفش
مده بود بر فُعَیْعِیل آید چنانکه معلوم شد و لام را بحال گذاشتند و تصغیر
مِنْصَار [illegible] باشد مگر در آن الف ساکن بسبب کسره ما قبل یا گردد چنانکه
می آید اُنْصُرْ امر حاضر معروف ماخوذ از تَنْصُرُ مضارع حاضر معروف
بعد حذف علامت مضارع ما بعد را ساکن یافتند و عین کلمه را مضموم
همزه وصل مضموم در اول در آوردند و اگر عین مکسور بود یا مفتوح همزه

وصل بکسره داده الف آوردند و آخر را ساکن کردند که در آخر حرف علت و نون
اعرابی نبوده و اگر بودی ساقط گردید لِتُنْصَرْ امر حاضر مجهول ماخوذ از تُنْصَرُ
حاضر مجهول آمده امر مجهول جازم و در پنج جا نون تثنیه نبودن حرف علت در آخر
ساقط کنند نون اعرابی را هم از صیغه مجهول و لام در اول افزودند و آخر را ساکن کردند
که حرف علت نبود و در پنج جا ساقط شده و بر همین قیاس … امر
معروف و مجهول … معروف و مجهول ماخوذ از تفعل مضارع
حاضر معروف و مجهول آمده … ساقط کنند و حرف علت در پنج محل که
باشد در صورت کنند که حرکت … و نون اعرابی از هفت محل ساقط
در آورند و آخر را ساکن کردند که حرف علت نبود و بر همین قیاس ست
نهی غائب و متکلم معروف و مجهول مَا أَنْصَرَهُ فعل تعجب ماخوذ از …
در اول همزه استفهام … مفتوح … آوردند …
کردند و عین و لام را بر حال گذاشتند و در آخر ضمیر … آوردند اَنْصِرْ بِهِ
نیز ماخوذ از نصر الف مفتوح در اول آوردند و فا و لام را ساکن کردند
و عین را کسره دادند باء در آخر افزودند مَنْصَرٌ اسم ظرف را بنا نمودند از یَنْصُرُ
مضارع معروف بعد حذف علامت مضارع میم مفتوح علامت اسم ظرف
بجایش آوردند و عین مضموم را فتحه دادند … عین … لام …
از آخر اعراب اسم است مَنْصَرَانِ تثنیه مَنْصَرٌ الف … علامت
تثنیه در آخر افزودند و نون … عوض … کرده واحد بوده …
در تمامی اسمای مثنی مُنَیْصِرٌ تصغیر مَنْصَرٌ بفتح میم و کسر آن مُنَیْصِرَانِ
تصغیر مَنْصَرَانِ بفتح و کسر میم حرف اول را ضمه دادند و ثانی را فتحه و سوم جا یای
ساکن علامت تصغیر افزودند مَنَاصِرُ جمع تکسیر مَنْصَرٌ بفتح میم و کسر
آن حرف اول و ثانی را فتحه دادند و سوم جا الف جمع تکسیر آوردند و
عین را کسره دادند و لام را ضمه که درین وزن تنوین نیاید جمع تکسیر است
که بنا واحد در وی سالم نباشد مِنْصَرٌ اسم آله ماخوذ از یَنْصُرُ مضارع
بعد حذف علامت مضارع میم مکسور علامت اسم آله بجایش آوردند و عین
را فتحه دادند که مضموم بود و در حالت کسره نیز فتحه دهند و اگر فتحه باشد بحالش
بگذارند … و لام را تنوین اگر تا … ماقبل مفتوح در آخر یا الف ماقبل

مفتوح میان عین و لام افزایند و وزن دیگر … مَنَاصِیرُ جمع تکسیر مِنْصَارٌ
و بیان بنا بسته گذشت … جمع تکسیر … حرف اول و ثانی
را فتحه دادند و سوم جا الف جمع تکسیر آوردند و عین را کسره دادند و الف بعلت
سکون ماقبل یا گردید و لام را ضمه دادند که درین وزن نیز تنوین نیاید اَنْصَرُ اسم
تفضیل مذکر ماخوذ از یَنْصُرُ بعد حذف علامت مضارع بجایش الف مفتوح
علامت اسم تفضیل آوردند و عین را فتحه دادند که در مضموم و مکسور العین مفتوح
باشد و اگر مفتوح بود حاجت بفتحه دیگر نیفتد و لام را بر حال گذاشتند
که درین وزن هم تنوین نیاید نُصْرَیٰ اسم تفضیل مؤنث ماخوذ از اَنْصَرُ
بعد حذف علامت مضارع فا ساکن بود و از زیادتی … بسبب اختلاط ذکر
مؤنث از مذکر مناسب نمود لهذا بجهت نبودن … ضمه دادند و نقل
ضمه قائم مقام ثقل زیادت حرف شود و عین را ساکن کردند که خفت سکون
عین ثقل ضمه را معادل گردد و بعد لام الف مقصوره علامت تانیث
افزودند و لام را فتحه دادند بمناسبت الف نُصْرَیَانِ تثنیه نُصْرَیٰ الف
تثنیه در آخر و نون اعرابی مکسور بعدش لاحق کردند و چون الف ماقبل خود را مفتوح خواهد
و الف مقصوره قابل حرکت نبوده لهذا عوضش یا آورده فتحه دادند اُنَیْصِرُ
تصغیر اَنْصَرُ نُصَیْرَیٰ تصغیر نُصْرَیٰ حرف اول را ضمه دادند و ثانی را فتحه و سوم جا یای
ساکن علامت تصغیر افزودند و در اول عین را کسره دادند و در صیغه … را بحال
داشتند زیرا که تصغیر وزن … بشرط مذکور … آید و تصغیر فُعْلَیٰ فُعَیْلَیٰ
در حُبْلَیٰ حُبَیْلَیٰ اَنْصَرُونَ جمع سالم اَنْصَرُ واو انست که بنا واحد سالم ماند واو
ساکن علامت جمع سالم ماقبل مضموم و نون مفتوح اعرابی در آخر افزودند و این ضمه بنا
واو ست نه ضمه واحد زیرا که بعدش نون آمدن اگر این ضمه ضمه واحد باشد جمع میان
عوض و معوض عنه لازم آید اَنَاصِرُ جمع تکسیر اَنْصَرُ که بنا واحد درو سالم
نماند حرف اول و ثانی را فتحه دادند و سوم جا الف جمع تکسیر افزودند و ماقبل حرف
اخیر را کسره دادند و لام را بحال گذاشتند نُصَرٌ جمع تکسیر نُصْرَیٰ عین را
فتحه برای تعادل ثقل ضمه دادند و الف مقصوره را حذف ساختند زیرا که در
جمع تکسیر که حرفی افزوده بودند بسبب اختلاط در صیغه مؤنث و جمع تکسیر آن
حرفی کم کردند نُصْرَیَاتٌ جمع سالم نُصْرَیٰ در آخر الف و تا علامت جمع

باب دوم بوزن فَعَلَ يَفْعِلُ بفتح العين في الماضي وكسرها

في الغابر چون الضَّرْبُ والضَّرْبَةُ زدن و رفتن بر روی زمین و

پدید کردن مثل تصریفه ضَرَبَ يَضْرِبُ ضَرْبًا فهو

ضَارِبٌ وضُرِبَ يُضْرَبُ ضَرْبًا فهو مَضْرُوبٌ

الامر منه اِضْرِبْ والنهي عنه لَا تَضْرِبْ الظرف منه

مَضْرِبٌ والآلة منه مِضْرَبٌ ومِضْرَبَةٌ ومِضْرَابٌ

وتثنيتهما مِضْرَبَانِ ومِضْرَابَانِ والجمع منهما

مَضَارِبُ ومَضَارِيبُ افعل التفضيل منه اَضْرَبُ

والمؤنث منه ضُرْبَى وتثنيتهما اَضْرَبَانِ وضُرْبَيَانِ

والجمع منهما اَضْرَبُونَ واَضَارِبُ وضُرَبٌ وضُرْبَيَاتٌ

اَلغَسلُ شستن اَلغَلبُ غلبه کردن اَلظُّلمُ ستم کردن اَلفَصلُ جدا کردن

باب سوم بر وزن فَعِلَ یَفعَلُ بکسر العین فی الماضی وفتحها فی الغابر چون اَلسَّمعُ والسَّماعُ شنیدن و گوش فرا داشتن تصریفه سَمِعَ یَسمَعُ سَمعًا فهو سَامِعٌ وسُمِعَ یُسمَعُ سَمعًا فهو مَسمُوعٌ الامر منه اِسمَع والنهی عنه لا تَسمَع الظرف منه مَسمَعٌ والآلة منه مِسمَعٌ ومِسمَعَةٌ ومِسمَاعٌ وتثنیتهما مَسمَعَانِ ومِسمَعَانِ والجمع منهما مَسَامِعُ ومَسَامِیعُ افعل التفضیل منه اَسمَعُ والمؤنث منه سُمعیٰ وتثنیتهما اَسمَعَانِ وسُمعَیَانِ والجمع منهما اَسمَعُونَ وَاَسَامِعُ وسُمَعٌ

وسمعیات العلم دانستن الفهم دریافتن الحفظ

نگاه داشتن الشهادة گواهی دادن الحمد ستودن الجهل نادانستن

باب چهارم بر وزن فَعَلَ یَفْعَلُ بفتح العین فیهما چون

الفتح کشادن تصریفه فتح یفتح فتحا فهو فاتح

وفتح یفتح فتحا فهو مفتوح الامر منه افتح والنهی عنه

لاتفتح الظرف منه مفتح والالة منه مفتح ومفتحة

ومفتاح وتثنیتهما مفتحان ومفتحان والجمع منهما

مفاتح ومفاتیح افعل التفضیل منه افتح و

المؤنث منه فتحی وتثنیتهما افتحان وفتحیان

والجمع منهما افتحون وافاتح وفتح وفتحیات

المنع بازداشتن الصبغ رنگ کردن الرهن گرو داشتن

السلخ پوست کشیدن بدانکه هر فعلیکه برین وزن آید

بجای عین فعل یا لام فعل او حرفی باشد از حروف حلق وحروف

حلق شش ست الحاء والخاء والعین والغین والهاء

والهمزة که مجموع وی اغ خعه باشد اما رکن یرکن

وابی یابی فشاذ باب پنجم بروزن فعل یفعل بضم

العین فیهما بدانکه این باب لازم ست وبیشتر اسم فاعل

این باب بروزن فعیل می آید چون الکرم والکرامة

بزرگ شدن تصریفه کرم یکرم کرما وکرامة فهو

کریم الامر منه اکرم والنهی عنه لاتکرم الظرف منه

مبالغه کرام بروزن رمان بمعنی نیک جوانمرد وبار دوت کرامة مونث کرام مون جمع ۱۲ منتهی الارب فی لغات العرب ۱۲

۲ فرموده در رعایت ترتیب مخارج بنموده ۱۲

مَكْرَمٌ والآلة منه مِكْرَمٌ ومِكْرَمَةٌ ومِكْرَامٌ
وتثنيتهما مَكْرَمَانِ ومِكْرَمَانِ والجمع منهما
مَكَارِمُ ومَكَارِيمُ افعل التفضيل منه اَكْرَمُ والمؤنث
منه كُرْمٰى وتثنيتهما اَكْرَمَانِ وكُرْمَيَانِ والجمع منهما
اَكْرَمُونَ واَكَارِمُ وكُرَمٌ وكُرْمَيَاتٌ اَللُّطْفُ و
اَللَّطَافَةُ پاكيزه شدن اَلْقُرْبُ نزديك شدن اَلْبُعْدُ دور شدن
اَلْكَثْرَةُ بسيار شدن اما شاذ آنكه وزن او كمتر آيد آنرا سه باب است
بابٌ اول بوزن فَعَلَ يَفْعِلُ بكسر العين فيهما چون
اَلْحَسْبُ والحُسْبَانُ پنداشتن تصريفه حَسِبَ يَحْسِبُ
حَسْبًا وحِسْبَانًا فهو حاسِبٌ وحُسِبَ يُحْسَبُ

حَسْبًا وحِسْبَانًا فهو مَحْسُوبٌ الامر منه اِحْسِبْ

والنهي عنه لا تَحْسِبْ الظرف منه مَحْسِبٌ والآلة منه

مِحْسَبٌ ومِحْسَبَةٌ ومِحْسَابٌ وتثنيتهما مِحْسَبَانِ

مِحْسَبَانِ والجمع منهما مَحَاسِبُ ومَحَاسِيبُ افعل التفضيل منه

اَحْسَبُ والمؤنث منه حُسْبَى وتثنيتهما اَحْسَبَانِ

وحُسْبَيَانِ والجمع منهما اَحْسَبُونَ واَحَاسِبُ وحُسَبٌ

وحُسْبَيَاتٌ بدانكه صحيح ازين باب جز حَسِبَ يَحْسِبُ و

نَعِمَ يَنْعِمُ ديگر نيامده است اَلنَّعِيمُ والنَّعْمَةُ خوش عيش شدن

باب ششم بر وزن فَعِلَ يَفْعُلُ بكسر العين في الماضي وضمها في

الغابر بدانكه صحيح ازين باب جز فَضِلَ يَفْضُلُ ديگر نيامده است وبعضي حَضِرَ يَحْضُرُ

ونعم ینعم را نیز ازین باب گویند چون الفضل افزون شدن

که در حقیقت از باب نصر بصر است ۱۲

وغلبه کردن تصریفه فضل یفضل فضلا فهو فاضل

وفضل یفضل فضلا فهو مفضول الامر منه

افضل والنهی عنه لا تفضل الظرف منه مفضل

والالة منه مفضل ومفضلة ومفضال

وتثنیتهما مفضلان ومفضلان والجمع منهما مفاضل

ومفاضیل افعل التفضیل منه افضل والمؤنث فضلی

وتثنیتهما افضلان وفضلیان والجمع منهما افضلون

وافاضل وفضل وفضلیات الحضور حاضر شدن

باب سوم بروزن فعل یفعل بضم العین فی الماضی وفتحها فی الغابر

۵۳

بدانکه هر ماضی که مضموم العین بود مستقبل او نیز مضموم العین آید

مگر در صرف واحد از معتل عین واوی مانند کُدْتَ وتَکادُ چون

اَلْکَوْدُ والکَیْدُ وکَیْدُودَةٌ خواستن ونزدیک شدن تصریفه کادَ

یَکادُ کَوْدًا وکَیْدُودَةً فهو کائِدٌ وکِیدَ یُکادُ کَوْدًا وکَیْدُودَةً

فهو مَکُودٌ الامر منه کَدْ والنهی عنه لاتَکَدْ الظرف منه

مَکادٌ والآلة منه مِکْوَدٌ ومِکْوَدَةٌ ومِکْوادٌ وتثنیتهما

مَکادانِ ومِکْوَدانِ والجمع منهما مَکاوِدُ ومَکاوِیدُ

افعل التفضیل منه اَکْوَدُ والمؤنث منه کُودَی

وتثنیتهما اَکْوَدانِ وکُودَیانِ والجمع منهما

اَکْوَدُونَ واَکاوِدُ وکُوَدٌ وکُودَیاتٌ

صرف صغير واجب الحفظ

المثبت المعروف	كَادَ	يَكَادُ	كَوْدًا	وَكَيْدُودَةً
والتصغير منه	كُوَيْدًا	وَكُوَيْدُودَةً	والمستقبل المؤكد منه	لَيَكَادَنَّ
لَيَكَادَنْ	والمنفي منه	مَا كَادَ	لَا كَادَ	لَا يَكَادُ
مَا يَكَادُ	لَنْ يَكَادَ	لَمْ يَكَدْ	فهو كَائِدٌ	والتصغير منه
كُوَيِّدٌ	والمجهول منه	كِيدَ	يُكَادُ	كَوْدًا
وَكَيْدُودَةً	والتصغير منه	كُوَيْدًا	وَكُوَيْدُودَةً	والمستقبل المؤكد منه
لَيُكَادَنَّ	لَيُكَادَنْ	والمنفي منه	مَا كِيدَ	لَا كِيدَ
لَا يُكَادُ	مَا يُكَادُ	لَنْ يُكَادَ	لَمْ يُكَدْ	فهو مَكُوْدٌ
والتصغير منه	مُكَيِّدٌ	او مُكَيْيِدٌ	وجاء	مُكَيْوِيدٌ
الامر منه	كَدْ	لِتُكَدْ	لِيَكَدْ	لِيُكَدْ
والمؤكد منه	كَادَنَّ	كَادَنْ	لِتُكَادَنَّ	لِتُكَادَنْ
لِيَكَادَنَّ	لِيَكَادَنْ	لِيُكَادَنَّ	لِيُكَادَنْ	والنهي عنه
لَا تَكَدْ	لَا تُكَدْ	لَا يَكَدْ	لَا يُكَدْ	والمؤكد منه
لَا تَكَادَنَّ	لَا تَكَادَنْ	لَا تُكَادَنَّ	لَا تُكَادَنْ	لَا يَكَادَنَّ

لا يكادنْ	لا يكادنَّ	لا يكادنْ •	فعلا التعجب منه	ما أكوده
وأكود به	والتصغير عند البعض	ما أكيّده	وأكيّد به	وجاء على القلة ١٢
ما أكيوده	وأكيود به	والظرف منه	مكاد	والتصغير منه
مكيّد	والتثنية	مكادان	ومكيّدان	والجمع
مكاود	والآلة منه	مكود	ومكودة	ومكواد
والتصغير منه	مكيّد +	ومكيّدة	ومكيّد	أو مكيّيد
وجاء	مكيود	ومكيودة	ومكيويد	والتثنية
مكودان	ومكودتان	ومكوادان	ومكيّدان	ومكيّدتان
ومكيّدان	أو مكيّيدان	وجاء	مكيودان	ومكيودتان
ومكيويدان	والجمع	مكاود	ومكاويد	أفعل التفضيل منه
أكود	والمؤنث منه	كودى	وتثنيتهما	أكودان
وكوديان	والتصغير منه	أكيّد	وجاء على القلة ١٢	أكيود
كويدى	وأكيّدان	وأكيودان	وكويديان	والجمع
أكودون	وأكاود	وكود	وكوديات	والتصغير منه
	أكيّدون	وأكيودون	وكويديات	

٥٥

بدانکه کُدْتُ در اصل کُوِدْتُ بود ضمه بر واو دشوار داشته

نقل کرده بما قبل واو دادند بعد ازاله حرکت ما قبل واو از جهت اجتماع

ساکنین افتاد بعده دال را بتا بدل کردند و تا را در تا ادغام کردند کُدْتُّ

شد و تَکَادُ در اصل تَکْوَدُ بود حرکت واو نقل کرده بما قبل واو دادند پس از جهت

فتحه ما قبل واو الف گشت تکاد شد و این لغت را بعضی از سَمِعَ یَسْمَعُ نیز گویند

اما منشعب ثلاثی که در وی حرف زائد مزید باشد بر دو گونه است یکی آنکه ملحق برباعی باشد

دوم آنکه ملحق برباعی نباشد اما آنکه ملحق برباعی نباشد نیز بر دو گونه است یکی

آنکه در وی الف وصل در آید و دیگر آنکه در وی الف وصل نیاید اما آنکه در وی الف وصل در آید آنرا

نه بابست باب اول بر وزن اِفْتِعَال چون الاِجْتِنَاب پرهیز کردن نصر ینصر

اِجْتَنَبَ یَجْتَنِبُ اِجْتِنَاباً فهو مُجْتَنِبٌ و اُجْتُنِبَ یُجْتَنَبُ

صرف صغير واجب الحفظ

المثبت المعروف	اِجْتَنَبَ	يَجْتَنِبُ	اِجْتِنَابًا	والتصغير منه
جُنَيِّبًا	والمستقبل المؤكد منه	لَيَجْتَنِبَنَّ	لَيَجْتَنِبَنْ	والمنفي منه
ما اجْتَنَبَ	لا اجْتَنَبَ	لا يَجْتَنِبُ	ما يَجْتَنِبُ	لن يَجْتَنِبَ
لم يَجْتَنِبْ	فهو مُجْتَنِبٌ	والتصغير منه	مُجَيْنِبٌ	او جُنَيْبٌ
والمجهول	اُجْتُنِبَ	يُجْتَنَبُ	اِجْتِنَابًا	والتصغير منه
جُنَيِّبًا	والمستقبل المؤكد منه	لَيُجْتَنَبَنَّ	لَيُجْتَنَبَنْ	والمنفي منه
ما اُجْتُنِبَ	لا اُجْتُنِبَ	لا يُجْتَنَبُ	ما يُجْتَنَبُ	لن يُجْتَنَبَ
لم يُجْتَنَبْ	فهو مُجْتَنَبٌ	والتصغير منه	مُجَيْنَبٌ	او جُنَيْبٌ
الامر منه	اِجْتَنِبْ	لِتُجْتَنَبْ	لِيَجْتَنِبْ	لِيُجْتَنَبْ
والمؤكد منه	اِجْتَنِبَنَّ	اِجْتَنِبَنْ	لِتُجْتَنَبَنَّ	لِتُجْتَنَبَنْ
لِيَجْتَنِبَنَّ	لِيَجْتَنِبَنْ	لِيُجْتَنَبَنَّ	لِيُجْتَنَبَنْ	والنهي عنه
لا تَجْتَنِبْ	لا تُجْتَنَبْ	لا يَجْتَنِبْ	لا يُجْتَنَبْ	والمؤكد منه
لا تَجْتَنِبَنَّ	لا تَجْتَنِبَنْ	لا تُجْتَنَبَنَّ	لا تُجْتَنَبَنْ	لا يَجْتَنِبَنَّ
لا يَجْتَنِبَنْ	لا يُجْتَنَبَنَّ	لا يُجْتَنَبَنْ	فعل التعجب منه	ما اَشَدَّ اجْتِنَابَهُ
وَاَشْدِدْ بِاجْتِنَابِهٖ	والظرف منه	مُجْتَنَبٌ	والجمع	
مُجْتَنَبَاتٌ	والتصغير منه	مُجَيْنَبٌ	او جُنَيْبٌ	ومُجَيْنَبَاتٌ
او جُنَيْبَاتٌ	افعل التفضيل منه	اَشَدُّ اجْتِنَابًا	او اَكْثَرُ اجْتِنَابًا	

اِجْتِنَابًا فَهُوَ مُجْتَنِبٌ الامرُ مِنْهُ اِجْتَنِبْ وَالنَّهْيُ عَنْهُ لَاتَجْتَنِبْ

الاِقْتِبَاسُ پاره نور چیدن الاِقْتِنَاصُ صید کردن الاِلْتِمَاسُ
جستن الاِعْتِزَالُ یکسو شدن الاِحْتِمَالُ برداشتن الاِخْتِلَافُ
ربودن باب دوم بروزن اِسْتِفْعَال چون الاِسْتِنْصَارُ
طلب یاری کردن تصریفه اِسْتَنْصَرَ یَسْتَنْصِرُ اِسْتِنْصَارًا
فهو مُسْتَنْصِرٌ واُسْتُنْصِرَ یُسْتَنْصَرُ اِسْتِنْصَارًا فهو
مُسْتَنْصَرٌ الامر منه اِسْتَنْصِرْ والنهی عنه لَاتَسْتَنْصِرْ
الاِسْتِغْفَارُ آمرزش خواستن الاِسْتِفْسَارُ پرسیدن
الاِسْتِنْفَارُ رمیدن ورمانیدن الاِسْتِخْلَافُ کسی را بجای
خویش یا بجای دیگر نشانیدن الاِسْتِمْتَاعُ برخورداری گرفتن

یکسی یا چیزی بدانکه این هر دو باب لازم و متعدی آمده اند

باب سوم بر وزن انفعال چون الانفطار شگافته شدن

بزیادت الف و نون پیش از فاء ۱۲

بدانکه هر فعلیکه برین وزن آید لازم باشد تصریفه

اِنْفَطَرَ یَنْفَطِرُ اِنْفِطَارًا فَهُوَ مُنْفَطِرٌ الامر منه

اِنْفَطِرْ والنهی عنه لَا تَنْفَطِرْ اَلْاِنْصِرَافُ بازگشتن

اَلْاِنْقِلَابُ برگشته شدن اَلْاِنْخِفَافُ سبک شدن

اَلْاِنْشِعَابُ شاخ در شاخ شدن باب چهارم بر وزن

اِفْعِلَال بدانکه این باب نیز لازم ست چون اَلْاِحْمِرَارُ

بزیادت الف پیش از فاء و تکرار لام ۱۲

سرخ شدن تصریفه اِحْمَرَّ یَحْمَرُّ اِحْمِرَارًا فَهُوَ مُحْمَرٌّ الامر منه

اِحْمَرَّ اِحْمَرِّ اِحْمَرِرْ والنهی عنه لَا تَحْمَرَّ لَا تَحْمَرِّ لَا تَحْمَرِرْ

صرف صغیر واجب الحفظ

المثبت المعروف	اِحمَرَّ بِهٖ	یَحمَرُّ بِهٖ	اِحمِرارًا بِهٖ	والتصغیر منه	حُمَیرِیرًا بِهٖ
المستقبل المؤکد	لَیَحمَرَّنَّ بِهٖ	لَیَحمَرَّنْ بِهٖ	والمنفی منه	مَا احمَرَّ بِهٖ	لَا احمَرَّ بِهٖ
لَا یَحمَرُّ بِهٖ	مَا یَحمَرُّ بِهٖ	لَن یَحمَرَّ بِهٖ	لَم یَحمَرَّ بِهٖ	لَمَّا یَحمَرَّ بِهٖ	لَم یَحمَرِرْ بِهٖ
فهو مُحمَرٌّ بِهٖ	والتصغیر منه	مُحَیمِرٌّ بِهٖ	ومُحَیمِرٌّ بِهٖ	ومُحَیمِرٌ بِهٖ	ومُحَیمِیرٌ بِهٖ
وحُمَیرٌ بِهٖ	والمجهول	اُحمُرَّ بِهٖ	یُحمَرُّ بِهٖ	اِحمِرارًا بِهٖ	والتصغیر منه
حُمَیرِیرًا بِهٖ	والمستقبل المؤکد	لَیُحمَرَّنَّ بِهٖ	لَیُحمَرَّنْ بِهٖ	والمنفی منه	مَا اُحمُرَّ بِهٖ
لَا اُحمُرَّ بِهٖ	لَا یُحمَرُّ بِهٖ	مَا یُحمَرُّ بِهٖ	لَن یُحمَرَّ بِهٖ	لَم یُحمَرَّ بِهٖ	لَم یُحمَرِرْ بِهٖ
لَمَّا یُحمَرَّ بِهٖ	فهو مُحمَرٌّ بِهٖ	والتصغیر منه	مُحَیمِرٌّ بِهٖ	ومُحَیمِرٌ بِهٖ	ومُحَیمِرٌّ بِهٖ
ومُحَیمِیرٌ بِهٖ	وحُمَیرٌ بِهٖ	الامر منه	اِحمَرَّ بِهٖ	اِحمَرِّ بِهٖ	اِحمَرِرْ بِهٖ
لِیَحمَرَّ بِهٖ	لِیَحمَرِّ بِهٖ	لِیَحمَرِرْ بِهٖ	لِتُحمَرَّ بِهٖ	لِتُحمَرِّ بِهٖ	لِتُحمَرِرْ بِهٖ
لِیُحمَرَّ بِهٖ	لِیُحمَرِّ بِهٖ	لِیُحمَرِرْ بِهٖ	والمؤکد منه	اِحمَرَّنَّ بِهٖ	اِحمَرَّنْ بِهٖ
لِتُحمَرَّنَّ بِهٖ	لِتُحمَرَّنْ بِهٖ	لِیَحمَرَّنَّ بِهٖ	لِیَحمَرَّنْ بِهٖ	لِیُحمَرَّنَّ بِهٖ	لِیُحمَرَّنْ بِهٖ
والنهی منه	لَا تَحمَرَّ بِهٖ	لَا تَحمَرِّ بِهٖ	لَا تَحمَرِرْ بِهٖ	لَا تُحمَرَّ بِهٖ	لَا تُحمَرِّ بِهٖ
لَا تُحمَرِرْ بِهٖ	لَا یَحمَرَّ بِهٖ	لَا یَحمَرِّ بِهٖ	لَا یَحمَرِرْ بِهٖ	لَا یُحمَرَّ بِهٖ	لَا یُحمَرِّ بِهٖ
لَا یُحمَرِرْ بِهٖ	والمؤکد منه	لَا تَحمَرَّنَّ بِهٖ	لَا تَحمَرَّنْ بِهٖ	لَا تُحمَرَّنَّ بِهٖ	لَا تُحمَرَّنْ بِهٖ
لَا یَحمَرَّنَّ بِهٖ	لَا یَحمَرَّنْ بِهٖ	لَا یُحمَرَّنَّ بِهٖ	لَا یُحمَرَّنْ بِهٖ	فعلا التعجب	مَا اَشَدَّ احمِرَارَهٗ بِهٖ
واَشدِدْ باحمِرَارِهٖ بِهٖ	الظرف منه	مُحمَرٌّ بِهٖ	لِحمِرارِهٖ بِهٖ	والتصغیر منه	مُحَیمِرٌّ بِهٖ
ومُحَیمِرٌ بِهٖ	ومُحَیمِیرٌ بِهٖ	ومُحَیمِرٌّ بِهٖ	وحُمَیرٌ بِهٖ	ومُحَیمِرَاتٌ بِهٖ	ومُحَیمِرَاتٌ بِهٖ
ومُحَیمِرَاتٌ بِهٖ	مُحَیمِرَاتٌ بِهٖ	وحُمَیرَاتٌ بِهٖ	فعل التفضیل	اَشَدُّ احمِرَارًا بِهٖ	واَکثَرُ احمِرَارًا بِهٖ

صرف صغیر واجب الحفظ

المثبت المعروف	اِدْهَامَّ بِهٖ	يَدْهَامُّ بِهٖ	اِدْهِيمَامًا بِهٖ
والتصغير منه	دُهَيْمِيمًا بِهٖ	والمستقبل المؤكد منه	
لَيَدْهَامَّنَّ بِهٖ	لَيَدْهَامَّنْ بِهٖ	والمنفي منه	مَا ادْهَامَّ بِهٖ
لَا ادْهَامَّ بِهٖ	لَا يَدْهَامُّ بِهٖ	مَا يَدْهَامُّ بِهٖ	لَنْ يَدْهَامَّ بِهٖ
لَمْ يَدْهَامَّ بِهٖ	لَمْ يَدْهَامِّ بِهٖ	لَمْ يَدْهَامِمْ بِهٖ	فَهُوَ مُدْهَامٌّ بِهٖ
والتصغير منه	مُدَيْهِمٌّ بِهٖ	وَمُدَيْهِيمٌ بِهٖ	وَمُدَيْهِمٌ بِهٖ
وَمُدَيْهِيمٌ بِهٖ	وَدُهَيْمٌ بِهٖ	والمجهول	اُدْهُومَّ بِهٖ
يُدْهَامُّ بِهٖ	اِدْهِيمَامًا بِهٖ	والتصغير منه	دُهَيْمِيمًا بِهٖ
والمستقبل المؤكد منه		لَيُدْهَامَّنَّ بِهٖ	لَيُدْهَامَّنْ بِهٖ
والمنفي منه	مَا اُدْهُومَّ بِهٖ	لَا اُدْهُومَّ بِهٖ	لَا يُدْهَامُّ بِهٖ
مَا يُدْهَامُّ بِهٖ	لَنْ يُدْهَامَّ بِهٖ	لَمْ يُدْهَامَّ بِهٖ	لَمْ يُدْهَامَّ بِهٖ
لَمْ يُدْهَامِمْ بِهٖ	فَهُوَ مُدْهَامٌّ بِهٖ	والتصغير منه	مُدَيْهِمٌّ بِهٖ
وَمُدَيْهِيمٌ بِهٖ	وَمُدَيْهِمٌ بِهٖ	وَمُدَيْهِيمٌ بِهٖ	وَدُهَيْمٌ بِهٖ
الامر منه	اِدْهَامَّ بِهٖ	اِدْهَامِّ بِهٖ	اِدْهَامِمْ بِهٖ

لتدهامّ به	لتدهامّ به	لتدهامّ به	ليدهامّ به
ليدهامّ به	ليدهامّ به	ليدهامّ به	ليدهامّ به
ليدهامّ به	والمؤكد منه	ادهامّنّ به	ادهامّنّ به
لتدهامّنّ به	لتدهامّنّ به	ليدهامّنّ به	ليدهامّنّ به
ليدهامّنّ به	ليدهامّنّ به	والنهي عنه	لا تدهامّ به
لا تدهامّ به	لا تدهامّ به	لا تدهامّ به	لا تدهامّ به
لا تدهامّ به	لا يدهامّ به	لا يدهامّ به	لا يدهامّ به
لا يدهامّ به	لا يدهامّ به	لا يدهامّ به	والمؤكد منه
لا تدهامّنّ به	لا تدهامّنّ به	لا تدهامّنّ به	لا تدهامّنّ به
لا يدهامّنّ به	لا يدهامّنّ به	لا يدهامّنّ به	لا يدهامّنّ به
فعل التعجب منه	ما اشدّ ادهيمامه به +		واشدد بادهيمامه
الظرف منه	مدهامّ به	والجمع منه	مدهامّات به
والتصغير منه	مديهمّ به	ومديهمّ به	ومديهمّ به
ومديهيم به	ودهيم به	ومديهمّات به	ومديهمّات به
ومديهمات به	ومديهيمات به	ودهيمات به	افعل التفضيل منه
اشدّ ادهيماما به	اواكثر ادهيماما به		

الاخضرار سبز شدن الاصفرار زرد شدن الاغبرار

گرد آلوده شدن الابلقاق ابلق شدن اسپ باب پنجم

بروزن افعیلال چون الادهیمام سخت سیاه شدن

تصریفه ادهامّ یدهامّ ادهیماما فهو مدهامّ

الامر منه ادهامّ ادهامَّ ادهامِم والنهی عنه

لاتدهامّ لاتدهامّ لاتدهامِم الاسمیرار

گندم گون شدن الاکمیتات کمیت شدن اسپ الاشهیباب

سفید شدن اسپ الاصحیرار خشک شدن نبات الاشعیرار

سمر از شدن بدانکه این باب لازم ست باب ششم بروزن

افعیعال چون الاخشیشان سخت درشت شدن تصریفه

اخشن اخشوشان بود واو کسره ما قبل یا شد اخشیشان گشت ١٢

اِخْشَوْشَنَ يَخْشَوْشِنُ اِخْشِيشَانًا فَهُوَ مُخْشَوْشِنٌ الامر

بنیاد این کلمه حروف الف قبل فا و واو میان عین و لام و تکرار عین ۱۲

منه اِخْشَوْشِنْ والنهی عنه لَا تَخْشَوْشِنْ اَلْاِخْرِيرَاقُ

دریده شدن جامه اَلْاِخْلِيلَاقُ کهنه شدن جامه اَلْاِمْلِيلَاحُ

شور شدن آب اَلْاِحْلِيدَابُ کوزه پشت شدن بدانکه این

باب هم لازم ست و در قرآن شریف نیامده باب هفتم بروزن

اِفْعِوَّالٌ چون اَلْاِجْلِوَّاذُ شتافتن شتر تصریفه اِجْلَوَّذَ يَجْلَوِّذُ

اِجْلِوَّاذًا فهو مُجْلَوِّذٌ الامر منه اِجْلَوِّذْ والنهی عنه

لَا تَجْلَوِّذْ اَلْاِخْرِوَّاطُ چوب تراشیدن اَلْاِعْلِوَّاطُ قلاده در گردن

شتر بستن یقال اِعْلَوَّطَ الْبَعِيرُ اِذَا تَعَلَّقَ بِعُنُقِهِ قِلَادَةً

بدانکه این باب هم لازم ست و در قرآن شریف نیامده باب هشتم

بروزن اِفّاعُل چون اَلاِثّاقُل گران بار شدن و خود را گران بار

ساختن تصریفه اِثّاقَل یَثّاقَلُ اِثّاقُلاً فهو مُثّاقِلٌ الامر منه

بزیادت سه حرف یک الف قبل فا و یکی میان فا و عین و تکرار فا ۱۲

اِثّاقَلْ والنهی عنه لاتَثّاقَلْ اَلاِدّارُکُ دررسیدن

و دررسانیدن اَلاِسّاقُطُ میوه از درخت افگندن اَلاِشّابُهُ

هم شکل شدن اَلاِصّالُحُ با یکدیگر آشتی کردن باب نهم بروزن

اِفَّعُّلٌ چون اَلاِطَّهُّرُ پاک شدن تصریفه اِطَّهَّرَ یَطَّهَّرُ

بزیادت دو حرف الف قبل فا و تکرار عین ۱۲

اِطَّهُّراً فهو مُطَّهِّرٌ الامر منه اِطَّهَّرْ والنهی عنه لاتَطَّهَّرْ

اَلاِدَّثُّرُ جامه بر سر کشیدن اَلاِضَّرُّعُ زاری کردن اَلاِجَّنُّبُ

دور شدن اَلاِذَّکُّرُ پند پذیرفتن و یاد کردن بدانکه اصل باب

اِفّاعُل و اِفَّعُّل تَفاعُل و تَفَعُّل بوده تا را ساکن کرده بفا بدل

کردند و فا را در فا ادغام نمودند از جهت مجانست در مخرج پس
همزهٔ وصل مکسور در اول او در آوردند تا ابتدا بسکون لازم نیاید
اِفّاعَلَ و اِفّعَلَ شد اما آنکه در وی الف وصل در نیاید آنرا پنج باب است
باب اول بروزن اِفعال چون الاِکرام گرامی کردن
تصریفه اَکرَمَ یُکرِمُ اِکراماً فهو مُکرِمٌ و اُکرِمَ یُکرَمُ
بزیادت یک حرف یعنی همزهٔ قطعی قبل فا ۱۲
اِکراماً فهو مُکرَمٌ الامر منه اَکرِمْ والنهی عنه
لا تُکرِمْ الاِسلام مسلمان شدن و گردن نهادن بطاعت
الاِذهاب بردن الاِعلان آشکارا کردن الاِکمال تمام کردن
بدانکه همزهٔ امر حاضر این باب وصلی نیست بلکه همزهٔ قطعی ست که حذف
کرده شده است از مضارع او یعنی تُکرِمُ که در اصل تُؤَکرِمُ بوده است

از برای موافقت اُکْرِمُ که در اصل اُأَکْرِمُ بوده است همزهٔ ثانی از

جهت اجتماع همزتین افتاد اُکْرِمُ شد باب دوم بروزن تَفْعِیلٌ

چون اَلتَّصْرِیفُ گردانیدن تصریفه صَرَّفَ یُصَرِّفُ

تَصْرِیفًا فهو مُصَرِّفٌ وصُرِّفَ یُصَرَّفُ تَصْرِیفًا

فهو مُصَرَّفٌ الامر منه صَرِّفْ والنهی عنه لاتُصَرِّفْ

اَلتَّکْذِیبُ والْکِذَّابُ کسی را دروغ زن داشتن اَلتَّقْدِیمُ

پیش شدن و پیش کردن اَلتَّمْکِینُ جای دادن اَلتَّعْظِیمُ

بزرگ داشتن اَلتَّعْجِیلُ شتابی کردن باب سوم بروزن

تَفَعُّلٌ چون اَلتَّقَبُّلُ پذیرفتن تصریفه تَقَبَّلَ یَتَقَبَّلُ

تَقَبُّلًا فهو مُتَقَبِّلٌ وتُقُبِّلَ یُتَقَبَّلُ تَقَبُّلًا فهو مُتَقَبَّلٌ

الامر منه تقبّل والنهی عنه لاتقبّل التفکّه میوه خوردن

التلبّث درنگ کردن التجمّل شتافتن التبسّم دندان سفید کردن

بدانکه در باب تفعّل و تفاعل و تفعلل هرجا که دو تا در اول کلمه

بهم آید روا باشد که یک تا را حذف کنند باب چهارم بروزن مُفاعلة

چون المقاتلة والقتال بایکدیگر کارزار کردن تصریفه قاتل

یُقاتل مُقاتلة وقتالاً فهو مُقاتِل وقوتل یقاتل مُقاتلة

وقتالاً فهو مُقاتَل الامر منه قاتِل والنهی عنه لاتقاتل المعاقبة

والعقاب بایکدیگر عذاب کردن المخادعة والخداع فریفتن الملازمة

والالزام باهم لازم گرفتن المبارکة برکت گرفتن بخدای عزّوجلّ یا بکسی یا

بچیزی باب پنجم بروزن تفاعُل چون التقابل بایکدیگر روبرو شدن تصریفه

تقابَلَ يتقابَلُ تقابُلاً فهو متقابِلٌ وتُقُوبِلَ يُتقابَلُ تقابُلاً فهو

بزیادت دو حرف تا قبل فا و الف میان فا و عین ۱۲

مُتقابَلٌ الامر منه تقابَلْ والنهی عنه لا تتقابَلْ التخافُتُ

بایکدیگر سخن پنهان گفتن التعارُفُ بایکدیگر شناختن التفاخُرُ

بایکدیگر فخر کردن اما رباعی نیز بر دو گونه است یکی مجرد که در وحرف

یعنے تا زیدن ۱۲

زائد نباشد و دوم منشعب که در وحرف زائد هم باشد اما آنکه در وحرف

زائد نباشد آنرا یک باب ست و این باب لازم و متعدی نیز آمده است

باب اول بر وزن فَعْلَلَة چون البَعْثَرَةُ برانگیختن تصریفه

بَعْثَرَ يُبَعْثِرُ بَعْثَرَةً فهو مُبَعْثِرٌ وبُعْثِرَ يُبَعْثَرُ بَعْثَرَةً

بضم علامت مضارع و کسر ما قبل حرف اخیر مضارع معروف ۱۲

فهو مُبَعْثَرٌ الامر منه بَعْثِرْ والنهی عنه لا تُبَعْثِرْ الدَّحْرَجَةُ

بسیار گردانیدن العَسْكَرَةُ لشکر ساختن القَنْطَرَةُ پل بستن

الزعفرة رنگ کردن بزعفران اما رباعی منشعب که درو حرف الحاق
باشد آن نیز بر دو گونه است یکی آنکه درو همزهٔ وصل نباشد و دیگر آنکه
درو همزهٔ وصل باشد اما آنکه درو همزهٔ وصل نباشد نیز یک باب ست
و این باب لازم ست و در قرآن شریف نیامده است باب اول
بروزن تفعلل چون التسربل پیراهن پوشیدن تصریفه تسربل
یتسربل تسربلا فهو متسربل الامر منه تسربل والنهی عنه
لا تتسربل التبرقع برقعه پوشیدن التمقهر مقهور شدن
التزندق زندیق شدن التبختر بناز خرامیدن اما آنکه درو همزهٔ
وصل درآید آنرا دو باب ست و آن هر دو باب لازم ست باب اول بروزن
افعنلال چون الابرنشاق شاد شدن تصریفه ابرنشق یبرنشق

ابرنشاقاً فهو مبرنشق الامر منه ابرنشق والنهی عنه لاتبرنشق

الاحرنجام جمع شدن الابلنداء فراخ شدن جایگاه الاسلنطاح

بجای افتادن ۱۲ ... جامع

برقفا خفتن الاعرنکاس سیاه شدن موی بدانکه این باب در قرآن شریف

و بر رو افتادن ۱۲ قاموس ... دیگر آمدن ۱۲ صراح

نیامده است باب دوم بروزن افعلال چون الاقشعرار موی

والقشعریرة ایضاً ۱۲

برتن خاستن تصریفه اقشعر یقشعر اقشعراراً فهو مقشعر

بزیادت الف قبل فا و تکرار لام ۱۲

الامر منه اقشعر اقشعر اقشعرر والنهی عنه لاتقشعر

لاتقشعر لاتقشعرر الاقمطرار سخت ناخوش شدن الاشفترار

پراگنده شدن الازبهرار سرخ شدن چشم الاسمهرار سخت شدن خار

الاشمخرار بلند شدن بدانکه این باب در قرآن شریف آمده است کما قال

و دراز شدن ۱۲ قاموس

الله تعالی تقشعر منه جلود الذین یخشون ربهم

اما ثلاثی منشعب که ملحق برباعی ست نیز بر دو گونه است یکی آنکه ملحق برباعی
مجرد باشد و دوم آنکه ملحق برباعی مجرد نباشد اما آنکه ملحق برباعی مجرد باشد
آنرا هفت باب ست باب اول بروزن فَعْلَلَةٌ بتکرار اللام
چون الجَلْبَبَةُ چادر پوشیدن تصریفه جَلْبَبَ یُجَلْبِبُ
جَلْبَبَةً فهو مُجَلْبِبٌ وجُلْبِبَ یُجَلْبَبُ جَلْبَبَةً فهو
مُجَلْبَبٌ الامر منه جَلْبِبْ والنهي عنه لا تُجَلْبِبْ الشَمْلَلَةُ
شتافتن ولیس هذا البابُ فِي القرآنِ باب دوم بروزن
فَعْنَلَةٌ بزیادة النون بین العین واللام چون القَلْنَسَةُ
کلاه پوشیدن تصریفه قَلْنَسَ یُقَلْنِسُ قَلْنَسَةً فهو مُقَلْنِسٌ
وقُلْنِسَ یُقَلْنَسُ قَلْنَسَةً فهو مُقَلْنَسٌ الامر منه قَلْنِسْ

والنهي عنه لاتقلنس وليس في القرآن

ونيست اين باب در قرآن ١٢

باب سوم بروزن فوعلة بزيادة الواو بين الفاء و

العين چون الجوربة پاتابه پوشيدن تصريفه جورب

يجورب جوربة فهو مجورب وجورب يجورب

جوربة فهو مجورب الامر منه جورب والنهي عنه

لاتجورب الحوقلة سخت پير شدن وليس في القرآن

باب چهارم بروزن فعولة بزيادة الواو بين العين

واللام چون السرولة ازار پوشيدن تصريفه سرول

يسرول سرولة فهو مسرول وسرول يسرول

سرولة فهو مسرول الامر منه سرول والنهي عنه لاتسرول

اَلْجَهْوَرَةُ آواز بلند کردن وَلَيْسَ فِي الْقُرآنِ باب پنجم بر وزن فَيْعَلَة

بزيادة الياء بين الفاء والعين چون اَلْخَيْعَلَةُ پيراهن

بی آستين پوشيدن تصريفه خَيْعَلَ يُخَيْعِلُ خَيْعَلَةً

فهو مُخَيْعِلٌ وَخُوعِلَ يُخَيْعَلُ خَيْعَلَةً فهو مُخَيْعَلٌ الامر منه

خَيْعِلْ والنهی عنه لا تُخَيْعِلْ اَلْهَيْمَنَةُ گواه شدن يقال

اِنَّ الهاء فيه مُبْدَلَةٌ من الهمزة اَلصَّيْطَرَةُ برگماشته شدن

وجاء فی القرآن كما قال الله تعالى لَسْتَ عَلَيْهِم بِمُصَيْطِرٍ

بدانكه خُوعِلَ دراصل خُيْعِلَ بود ازجهت ضمه ماقبل يا واو گشت خُوعِلَ شد

باب ششم بر وزن فَعْيَلَة بزيادة الياء بين العين واللام

چون اَلشَّرْيَفَةُ افزونی برگهای کشت بريدن تصريفه شَرْيَفَ

يُشَرْيِفُ شَرْيَفَةً فهو مُشَرْيِفٌ وشُرْيِفَ يُشَرْيَفُ

شَرْيَفَةً فهو مُشَرْيَفٌ الامر منه شَرْيِفْ والنهي عنه لا تُشَرْيِفْ

اَلشَّرْيَفَةُ زراندودن وليس في القرآن بابِ هفتم بروزن فَعْلاةً

بزيادة الالف المبدلة من الياء بعد اللام چون اَلْقَلْسَاةُ

كلاه پوشيدن اصله قَلْسَيَةٌ فانقلبت الياءُ الفًا

لتحركها وانفتاح ما قبلها تصريفه قَلْسَى يُقَلْسِي

قَلْسَاةً فهو مُقَلْسٍ وقُلْسِيَ يُقَلْسَى قَلْسَاةً فهو مُقَلْسًى

الامر منه قَلْسِ والنهي عنه لا تُقَلْسِ. اَلْجَعْبَاةُ افگندن

والجعبا نيز آمده

وليس في القرآن يُقَلْسِي در اصل يُقَلْسِيُ بود ضمه بر يا

دشوار داشته ساكن كردند يُقَلْسِي شد مُقَلْسٍ

در اصل مُقَلْسِيٌ بود ضمه بر یا دشوار داشته ساکن کردند

التقای ساکنین شد میان یا و تنوین یا افتاد مُقَلْسٍ شد

قَلْسِیْ بر اصل خود است یُقَلْسِیْ در اصل یُقَلْسِیُ بود یا متحرک

ما قبلش مفتوح یا الف گشت یُقَلْسیٰ شد مُقَلْسًی در اصل

مُقَلْسَیٌ بود یا را از جهت فتحه ماقبل بالف بدل کردند التقای

ساکنین شد میان الف و تنوین الف افتاد مُقَلْسًی شد

قَلْسِ در اصل قَلْسِيْ بود یا بعلامت جزمی افتاد قَلْسِ شد

لَا تُقَلْسِ در اصل لَا تُقَلْسِيْ بوده است اینجا نیز یا بعلامت

جزمی افتاد لَا تُقَلْسِ شد اما آنکه ملحق برباعی منشعب باشد آن نیز

بر دو گونه است یکی آنکه ملحق به تدحرج باشد دوم آنکه ملحق به احرنجم باشد

اما آنکه ملحق به تدحرج باشد آنرا هشت باب ست باب اول

بروزن تفعلل بزیادة التاء قبل الفاء و تکرار اللام چون

التجلبب چادر پوشیدن تصریفه تجلبب یتجلبب تجلببا

فهو متجلبب الامر منه تجلبب والنهي عنه لاتتجلبب

التغبرر گرد آلوده شدن ولیس فی القرآن باب دوم بروزن

تفعنل بزیادة التاء قبل الفاء والنون بین العین

واللام چون التقلنس کلاه پوشیدن تصریفه تقلنس

یتقلنس تقلنسا فهو متقلنس الامر منه تقلنس

والنهي عنه لاتتقلنس ولیس فی القرآن باب سوم بروزن

تمفعل بزیادة التاء والمیم قبل الفاء چون التمسکن حالت خواری

پیدا کردن تصریفه تمسکن یتمسکن تمسکنا فهو متمسکن

الامر منه تمسکن و النهی عنه لا تتمسکن التمندل

مسح کردن دست بمندیل یقال تمندل الرجل اذا مسح بیده

المندیل اعلم ان هذا الباب شاذ بل من قبیل الغلط

علی توهم المیم اصلا باب چهارم بروزن تفعلة بزیادة

التاء قبل الفاء و بعد اللام چون التعفرة عفریت شدن یقال

تعفرت الرجل اذا صار عفریتا ای خبیثا تصریفه تعفرت

هرگاه عفریت شود — یعنی خبیث

یتعفرت تعفرتا فهو متعفرت الامر منه تعفرت والنهی عنه

لا تتعفرت اعلم ان هذا المثال غریب و لیس فی القرآن

بدانکه — تحقیق این مثال — نادرست و نیست در قرآن مجید

باب پنجم بروزن تفوعل بزیادة التاء قبل الفاء والواو بین

الفاء والعین چون التجورب پاتابه پوشیدن تصریفه تجورب

یتجورب تجوربا فهو متجورب الامر منه تجورب والنهی عنه

لا تتجورب التکوثر بسیار شدن ولیس فی القرآن

باب ششم بروزن تفعول بزیادة التاء قبل الباء والواو

بین العین واللام چون التسرول ازار پوشیدن تصریفه

تسرول یتسرول تسرولا فهو متسرول الامر منه

تسرول والنهی عنه لا تتسرول التدهور گذشتن شب

ولیس فی القرآن باب هفتم بروزن تفیعل بزیادة التاء

قبل الفاء والیاء بین الفاء والعین چون التخیعل پیراهن بی آستین

پوشیدن تصریفه تخیعل یتخیعل تخیعلا فهو متخیعل الامر منه

٧٩

تجهّل والنهی عنه لاتجهّل التجهّل بی سامان شدن

التشیطن نافرمانی کردن مثال این باب در قرآن شریف نیامده است

باب پنجم بر وزن تفعّل بزیادة التاء قبل الفاء والیاء

بعد اللام که در اصل تفعّلی بوده است ضمه لام را بکسره بدل

کردند برای موافقت یا پس ضمه بر یا دشوار داشته ساکن کردند

التقای ساکنین شد میان یا و تنوین یا افتاد و تفعّل شد چون

التقلسی کلاه پوشیدن تصریفه تقلسی یتقلسی تقلسیاً

فهو متقلس الامر منه تقلس والنهی عنه لاتتقلس

ولیس فی القرآن بدانکه زیادت تا در اول این ابواب برای

الحاق نیست بلکه برای معنی مطاوعت ست چنانکه در تدحرج بود

زیراکہ الحاق بزیادت حروف در اول کلمہ نیامدہ است امّا آنکہ

ملحق بہ احرنجم باشد دو باب ست و این ہر دو باب در قرآن شریف

نیامدہ است باب اوّل بروزن اِفْعِنْلَالٌ بزیادۃ

ھمزۃ الوصل قبل الفاء والنون بعد العین وتکرار اللام

چون اَلْاِقْعِنْسَاسُ سخت واپس شدن تصریفہ اِقْعَنْسَسَ

یَقْعَنْسِسُ اِقْعِنْسَاسًا فھو مُقْعَنْسِسٌ الامر منہ

اِقْعَنْسِسْ والنھی عنہ لاتَقْعَنْسِسْ الاِغْرِنْدَاءُ

سیاہ شدن موی باب دوم بروزن اِفْعِنْلَاءٌ بزیادۃ ھمزۃ

الوصل قبل الفاء والنون بین العین واللام والیاء

بعد اللام چون الاِسْلِنْقَاءُ ستان بازخفتن بدانکہ

اِسْلِنْقَاءٌ در اصل اِسْلِنْقَایٌ بوده است یا بعد الف فتاد

پس همزه گشت اِسْلِنْقَاءٌ شد تصریفه اِسْلَنْقیٰ

یَسْلَنْقِیْ اِسْلِنْقَاءً فهو مُسْلَنْقٍ الامر منه اِسْلَنْقِ

والنهی عنه لَاتَسْلَنْقِ الاسرانند آه غلبه کردن خواب مردم

بدان اَلْحَقَكَ اللّٰهُ تَعَالٰی بِالصَّالِحِیْنَ که الحاق در لغت

بمعنے در رسیدن و در رسانیدن ست و در اصطلاح

اہل صرف آنست که در کلمه حرفے زیاده کنند تا آن کلمه بروزن

کلمه دیگر شود از برای آنکه معامله که باملحق به کرده شود باملحق نیز

کرده آید و شرط الحاق آنست که مصدر ملحق با مصدر ملحق

به موافق باشد نه مخالف

تبصره سالمه

اما آنکه ملحق به اقشعرّ باشد حضرت مصنف رحمه الله از ترک فرموده چهار باب است

باب اول بر وزن افعلال بزيادة همزة الوصل واللامين الاخيرين

چون الابيضاض سخت سپيد شدن تصريفه ابيضّ

يبيضّ ابيضاضاً فهو مبيضّ الامر منه ابيضّ

ابيضِّ ابيضِضْ والنهي عنه لا تبيضّ لا تبيضِّ

لا تبيضِضْ باب دوم بر وزن افيعلال بزيادة الهمزة قبل الفاء

والواو بعد العين وتكرار اللام چون الاعثيجاج شتابی کردن اصلش

الاعثوجاج بود واو ساکن ماقبل مکسور یا گردید تصریفه اعثوجّ

يعثوجّ اعثيجاجاً فهو معثوجّ الامر منه اعثوجّ اعثوجِّ اعثوجِجْ

والنهی عنه لاتعفوج لاتعفوجا لاتعفوجی این باب را سیبویه ذکر فرموده

لیکن خلیل در کتاب العین مذکور نموده باب سیوم بروزن افعیلال بزیادت

الالف قبل الفاء والهمزة بعد العین و تکرار اللام چون اسمیداد

بر آماسیدن از خشم تصریفه اسمأدّ یسمئدّ اسمیدادا فهو مسمئدّ

الامر منه اسمئدّ اسمئدّ اسمأدد والنهی عنه لاتسمئدّ

لاتسمئدّ لاتسمأدد باب چهارم بروزن افوعلال بزیادة

همزة الوصل قبل الفاء والواو بعدها و تکرار اللام چون

اکوهداد لرزیدن و تعب بردن تصریفه اکوهدّ یکوهدّ

اکوهدادا فهو مکوهدّ الامر منه اکوهدّ اکوهدّ

اکوهدد والنهی عنه لاتکوهدّ لاتکوهدّ لاتکوهدد

تتمهٔ ابواب مزید ثلاثی باہمزہ وصل وغیر ملحق

منجملۂ ابواب مذکورہ مصنف رحمۃ اللہ نہ باب در کتاب تحریر فرمودہ چہار باقی

که در کتب معتبره است شاید بسبب قلت آنها ذکر ننموده باب دہم

بروزن اِفْعِيَّالٌ بزیادة همزة الوصل قبل الفاء والیاء المشددة

بعد العین چون اَلْاِهْبِيَّاخُ خرفتار رفتن وآن نوعی از خرامان

رفتار است تصریفه اِهْبَيَّخَ يَهْبَيِّخُ اِهْبِيَّاخًا فهو مُهْبَيِّخٌ

الامر منه اِهْبَيِّخْ والنهی عنه لَا تَهْبَيِّخْ باب

یازدہم بروزن اِفْتِعَالٌ بزیادة همزة الوصل قبل الفاء

والتاء بعدها والهمزة بعد العین چون اَلْاِسْتِلَامُ

بسودن سنگ را بلب یا بدست تصریفه اِسْتَلَأَمَ يَسْتَلِئُمُ

استلآماً استلأم يستلئم واستُلئم فهو مستلئم استلآماً

فهو مستلأم والامر منه استلئم والنهي عنه لا تستلئم

باب دوازدهم بر وزن افعيلاء بزيادة همزة الوصل

قبل الفاء والواو بعد العين والياء بعد اللام چون اذليلاء

سرعت نمودن تا کار فوت نشود و تصریفه اذلولی یذلولی

اذليلاء فهو مذلولٍ الامر منه اذلولِ والنهي عنه

لا تذلولِ باب سیزدهم بر وزن افعلاء بزيادة همزة

برای اختصار عبارت صیغهای مجهول ذکر نشده ۱۲

الوصل قبل الفاء والتاء قبل العين والهمزة بعد اللام چون

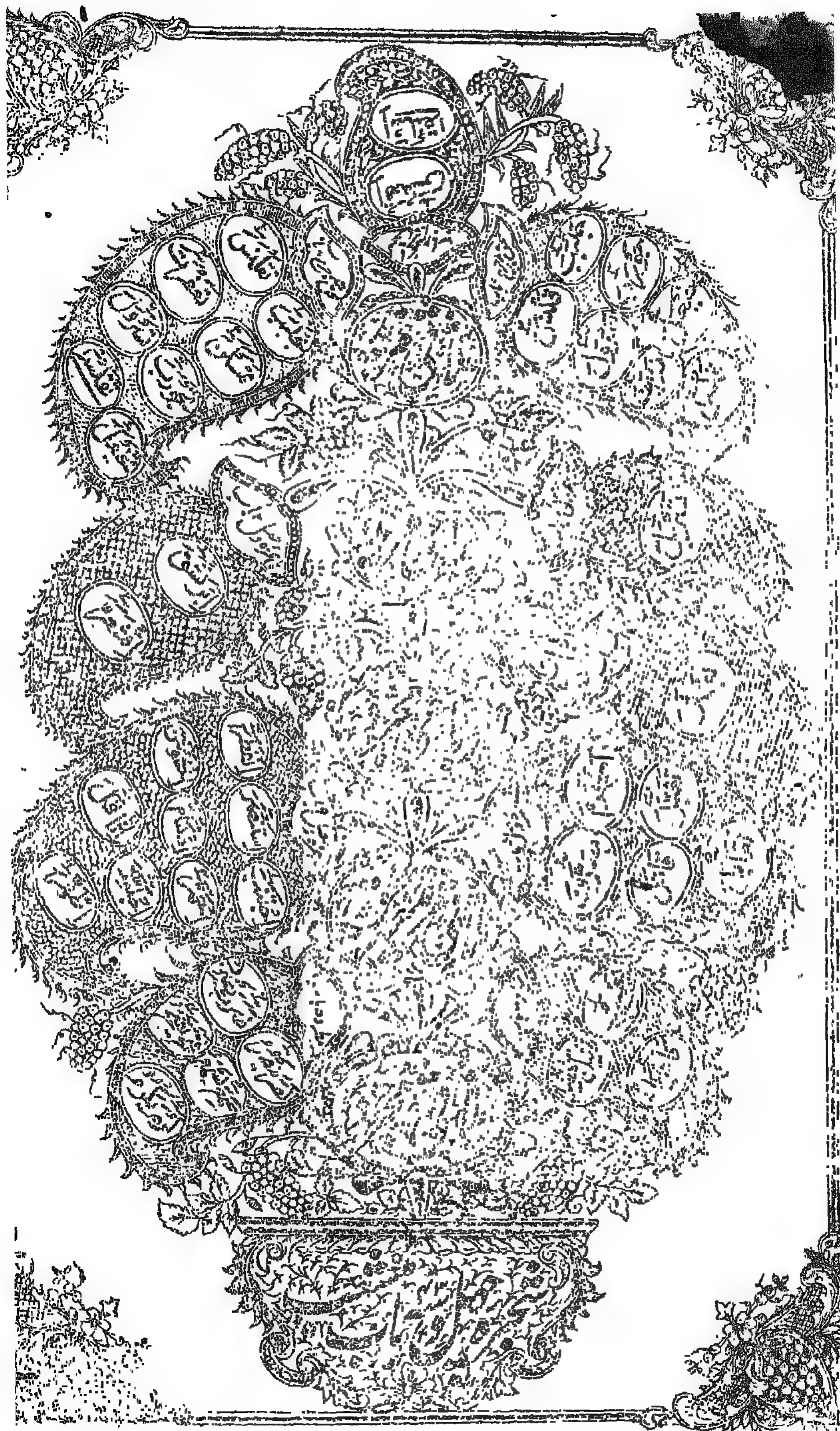
استلقاء یعنی پشت خفتن تصریفه استلقی یستلقی استلقاءً

فهو مستلقٍ الامر منه استلقِ والنهي عنه لا تستلقِ

منشعب منظوم

بعد حمد خدا و نعت رسول — گوش کن از من ظلوم و جهول
فعل زان و که از حروف اصول — شد مرکب و نوع شد منقول
موجزش می‌کنم بنظم بیان — یک ثلاثی دگر رباعی دان
هر یکی این دو قسم را ای یار — چون مجرد مزید فیه شمار
پس ثلاثی مجرد است و قسم — مطرد و شاذ دان تو آنرا اسم
مطرد شد به پنج باب علم — نصر و ضرب و سمع و فتح و کرم
شاذ و انیست زاید از سه باب — حسب فصل است و کاد هم در باب
پس ثلاثی مزید را شانزده است — از رباعی ست ملحق و یا نیست
شش ملحق تو او را ابن اگر — همزهٔ وصل آیدش بر سر
باشد تو بعد ازین در باب — کان در آید از و بود نه باب
اجتناب است و دیگر استنصار — انفطار احمرار و احمیرار
باز اخشوشن است و افعوال — هشتم اثاقل ای جوان در حال
شو هم اطمئن بدان بی فصل — وانکه ناید برو ز همزهٔ وصل
پنج باب است اولین اکرام — باز تکریم پس تقبل نام
چارمین را مقاتله بشمار — پنجمین شد تقابل از بردار
پس رباعی مجرد از زاید — غیر یک باب بهمزه ناید
بر دو گونه مزید فیه بدان — یک مع حرف وصل یک بی آن
یک آن قسم اولین ای یار — باب احرنجم است اقشعرار





اشتہار

یہ کتاب مجموعہ میزان شوشتریہ کہ بجہت شائقین فراہم

بکثیر واحسن سعی مولوی عبدالعلی صاحب جدید

طیار ہوئی بموجب قانون نمبر ۲۵ سنہ ۱۸۶۷ء داخل

سرکاری رجسٹری گورنمنٹ ہو چکی

کوئی صاحب بدون اجازت

اس حاضر کے قصد

چھاپنے کا

نہ فرمائیں